

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

ازگان مرکزی بهیض مقاومت ملی ایران

هادی بهزاد

کاخ بلندی بر ویرانه‌های ولایت فقیه

هستند آن ردیف "نظریه پردازی" که "نهضت امام خمینی را ناختمی نهضت های ملی و صدائی پرتیسن و جها نگیرا زجها ن سوم" معرفی کرده اند دیگر شک نبا یددا شت که یا مغرضند و یا سخت ساده لوح.

ما بارها بر این عقیده صراحت کرده ایم که اگر اندک تعقلی در کار بود، نه تنها امروز و درکنار این رشته ی طولانی از شکست ها و رسوائی ها که گریبان رژیم را گرفته است، بلکه در همان حال و هوای طوفانی و با زار پررویتق "ولایت و امامت" نیز درک این واقعیت دشوار نبود که "خمینی گری" طی قرن ها درون قدرت های حاکم با قصد انحما رویا مشارکت هرچه بیشتر در بساط قدرت جریان داشته است و این حکایتی خاص تاریخ پیش و بعد از اسلام ایران هم

بقیه در صفحه ۲

ژنرال کلود لویورنی

پایان جنگ های

کلاسیک

روزیست و هشتم اوت گذشته، میان ایران و عراق آتش بس برقرار شد. صلح هنوز امر مسلمی نیست، اما از سرگیری جنگ، با ادا مه جنگ فرق دارد و می توان اندیشید که عقل و خرد پیروز شده است.

بس به جاست که از زخمی جنگ افزاها که هشت سال پیکر انسان ها را پاره پاره می کردند خشنود با شیم، از این خشنودی نخستین که بگذریم، به دلایل درستی، در پایان این مناقشه، نویدهای شاد آفرینی را می بینیم، زیرا مساله بر سر مکان جنگ در جهان فردا است.

جنگی که پایان یافته است، در نوع خود بی همتا بود. درست است، در بسیاری جا های دیگر هنوز می جنگند، اما مناقشه ایران و عراق تنها مناقشایی بود که خصوصیت برخورد میان دو ارتش تقریباً منظم را به نمایش می گذاشت. در پیرو،

بقیه در صفحه ۵

وقتی آیت الله خمینی با همه ی قسّتی و یکدندگی، زیر شلاق حوادث مستی "امامت" ولایت را می شکنند و در گرمای گرم چرخ خوانی، لاعلاجی و درماندگی را در آن پایه می بینند که تلخی شکست را با تلخی حجام زهر آگین قیاس می کنند... اگر هنوز هم

حسینی مشکان

رئیس جمهور تعزیه

لفظ "شیشکی" نمیدانم از کجا آمده است. در کتاب های لغت، جلوی این کلمه نوشته اند "با دی که در مقام استهزاء از دهان خارج سازند". در هر حال، مواردی پیش می آید که یک "شیشکی" به اندازه صدها لغت، افتاده معنی میکند.

عبدالله مستوفی در خاطرات خود مینویسد:

"حسام السلطنه سلطان مراد میرزا هم تعزیه خوانی داشت. خانه های وسیع او نزدیک سقاخانه نوروزخان و در حقیقت اول محله بازار، یکی از محله های داش خیز تهران بود. داش های محل در تعزیه حسام السلطنه زدل و جان خدمت میکردند و هر روز عده ای از آنها در این تکیه جزو مستمعین یا تماشاچی ها بودند.

بقیه در صفحه ۱۲

از رادیو ایران

باصلاح

چه میخواهند بکنند؟

جنگ را رژیم تهران بدشواری گذراند و به هدفی هم که در سرداشت دست نیافت. و اینک آشکارا صلح برای اودشواریه های بیشتری دارد. در جنگ اگر چه رژیم هدفناهی را دنبال می کرد که بدست آمدنی نبود، ولی دست کم هدفی داشت. رژیم تهران از راه کربلا نمی توانست به قدس برود، زما مداران جمهوری اسلامی نیز این را خوب می دانستند، لیکن این به هر حال انگیزه ای بود که جوانان و نوجوانان مغزشوئی شده را به تحرکی وامی داشت.

بقیه در صفحه ۵

پیام رادیویی دکتر شاپور بختیار به ارتشیان ایران

خون و با گذشت و ایثار تصویر ارتش فردای ایران را - دور از وجود دستار بنسندان منحوس - مجسم می نماید.

بقیه در صفحه ۳

سعید رضوانی

دوران سردرگمی

ایران کشوری نیست که دنیا بنظر بی تفاوتی در آن بنگرد. کشورهای مختلف عالم، از کوچک و بزرگ، از شرقی و غربی، از متعهد و غیر متعهد و همسایه و غیر همسایه هر کدام به دلایلی برای ایران اهمیت قائلند و ما یلند با ایران روابط حسنه داشته باشند. از همین رو، در چند هفته اخیر، متعاقب پذیرش آتش بس از طرف آیت الله خمینی و متوقف شدن جنگ هشت ساله ایران و عراق، اغلب کشورها

بقیه در صفحه ۴

محمد مشیری

درسی از

جنگ ایران و عراق

در اواسط عملیات جنگی ایران و عراق بغضا "از آگاهان سیاسی و بین المللی پیش بینی نمودند که این جنگ غالب و مغلوب ندارد، اکنون که آتش بس برقرار گردیده است این پیش بینی به حقیقت پیوسته است. دلایل این پیش گوئی زاین قرار بود که اولاً "کشورهای بزرگ با کمکهای تسلیحاتی به هر دو طرف اجازه نمیدادند که یکی از دو کشور متخاصم فاتح گردیده و سیاست و نظم منطقه خاور میانه بخطر افتد و مخصوصاً "از دیدار میکا حیات اسرا ئیل در معرض خطر قرار گیرد و ثانیاً "کاسب ها و اسلحه سازان بین المللی با غارت دلارهای نفتی آنان در رقابت با هم بقدری این دو کشور را از اسلحه سیراب نمایند که هیچیک از دو طرف شکست نخورد و از یا در دنیا ید و همواره خریدار اسلحه بوده باشند، نتیجه غیر از این نبود.

بقیه در صفحه ۴

خواهران و برادران عزیز، همانطور که وعده داده بودم، روی سخنم امروز با ارتش و بطور کلی با قوای مسلح است. یک رهبر سیاسی وظیفه دارد که سه نظریات خود را در باره مسائل مهم مملکت از قبیل، اقوام ایرانی - سیاست اقتصادی و مالی کشور - فرهنگ و گسترش ملی آن - موضوع ایلات و عشایر - و کارکنان دولت و مواءمات خصوصی - بطور روشن، با اطلاع شما برساند و با شماست که هر مورد را با دقت بررسی کنید و بدانید که آیا یوزیسیون برای آینده نزدیک کشور چه طرح ها ای دارد و این طرح ها تا چه حد با منافع جامعه ایران سازگار است.

امروز موضوع ارتش مطرح است. ششک نیست که ارتش های مدرن مثل سایر کشورهای دنیا در حال تکامل و دگرگونی هستند و ارتش های قرون گذشته را نباید با ارتش های امروزی مقایسه کرد. در گذشته سرداران تاریخ و ارتش های تحت فرمان آنها، به تناسب اوضاع زمان، در کار تاء مین منافع گوناگون جا معسه خویش بودند، ولی ارتش به معنای کنونی، مجموعه نیروهای است که آزادی و استقلال یک کشور را حفظ و تضمین میکنند تا آن کشور بتواند بر سر نوشت خود حاکم باشد و حاکمیت ملی خود را اعمال کند. پس یک کشور آزاد با یدالزما "یک ارتش ملی داشته باشد و اولین شرط یک ارتش ملی پیوند آن با

افراد ملت است. متأسفانه ارتش ما تا حد زیادی از ملت جدا بود و اصولاً بیشتر برای حفظ و بقا یک رژیم بی ریزی شده بود تا برای دفاع از آزادی و استقلال کشور. بعلاوه ترقی و پیشرفت در ارتش اکثر "برپایه لیاقت و تقوا نبود و ما همه شاهد تبعیضات چشمگیر و فساد دنیور چشمی ها بودیم. با این حال ارتش ما امیران دلیر و با دانش و تقوای نیز پروراند که اکثر آنها بدست رژیم ضایرانی آخوندها - بمحض رسیدن بقدرت - یا بدینا رنیستی فرستاده شدند یا با نهایت بی عدالتی منکوب و تحقیر شدند و افسران میهن دوست و با شخصیت از قدرت فرماندهی واقعی محروم شدند و لی بخاطر دفاع از وطن انواع ناراحتی را با بردباری تحمل کردند. این ارتش جوان ما ست که در میان خاک و

بقیه از صفحه ۱

نیست، در تمام جوامع بشری اشکال گوناگون این ماجرا که تمام معنای "تنازع بقا" است، رخ داده و ادامه یافته است. بعنوان مثال، مسیحیت نیز از هنگامی که دوران "مظلومیت" را پشت سر گذاشت و با طعم شیرین قدرت آشنا شد، دیگر در دعوی خود مبتنی بر انتقال حاکمیت خدا به کلیسا لحظه‌ای کوتاه نیا مدو همچنان تاخت و چموشی کرد، تا زمانی که، به جبر، میا رتسلیم را پذیرفت و آرا شد و بیه "مسئولیت تهذیب اخلاق و پرورش ایمان" قناعت کرد. اما آنجا که حیات و سرنوشت استبداد دقتیه مطرح است، نیازی به کاوش و تفصیل در اینگونه مباحث نیست، زیرا که دامنه شکست‌ها و تفاذهائی که سرپای رژیم را بر کرده اند به حدی متنوع و آشکار است که پرده‌ها خود بخود و پس میروند و رنگ و لعابها خود بخود فرو می‌ریزند و چرکین و بدمنظر حکومت فقط هتی خواه نا خواه ظاهر میشود، ولی برای حفظ رابطه‌های موضوع - اگرچه مکرر است - بی مناسبت نیست که این پیوندها را بخاطر آوریم که:

نادیده گرفتن واقعیات تاریخ و غرق شدن در شعارهای تدارکاتی پیرمرد و یا منبریهای چپ و راست او، از یک طرف - و بی خبر بودن از ماهیهای "خمینی گری" که ریشه تا عمیق تاریخ کشیده است از طرف دیگر، باعث شده احساس خالص مدتها جای تفکر و تعمق را بپرکند.

در این میان البته عامل سومی هم در کار بود که راه تاء مل و تشخیص را سد میکرد و متقابلا "به سهل انگاری و ساده نگری، میدان می داد آن، حضور رژیمی بود که زمینه‌ای برای اشیا مشروعیت خود نداشت و به همین دلیل، حریف حتی اگر تیری هم در تاریکی رها می کرد، به هدف می نشست و نگاه عقل را از توجه به واقعیت‌ها محروم می ساخت.

اما امروز، ورق برگشته است. پرده‌ای در کار نیست که واقعیت‌ها را بپوشاند، اگر سفره‌ی فقیه همچنان گسترده است، در آن چیزی نیست که ذائقه‌ای را تحریک کند. از درود یوارشا هم میرسد که "خمینی گری" رنگ باخته و بی‌پایا مانده است - که "ولایت فقیه" هیچ نیست جز تیره‌ای از نژاد قدرت طلبی - استبدادی است از قماش همه استبدادها و در عین حال حامل نفرت انگیزترین انواع خشونت و ارتجاع - و سرانجام خمینی گری طوفانی است که مانده‌های طوفانها، ظهوری مخرب و پیر عذاب دار و درخواهنا خواه فرونشستن و پیاپیانی ... و در خلاصه ترین کلام:

خمینی گری شکست خورده است.

و اما این شکست خود لایه‌های متغنا و تنسی دارد و در آن زمینه‌ها که با "هستی ملی" ما سروکار پیدا می کند، قوی ترین شکل آن، و اما ندگی همه جا نبه رژیم در مقابل احساسات ملی و درخش روز افزون عواطف و طنخواهی است.

و قصد ما در این مقاله عمدتاً متوجه همین جنبه‌هاست.

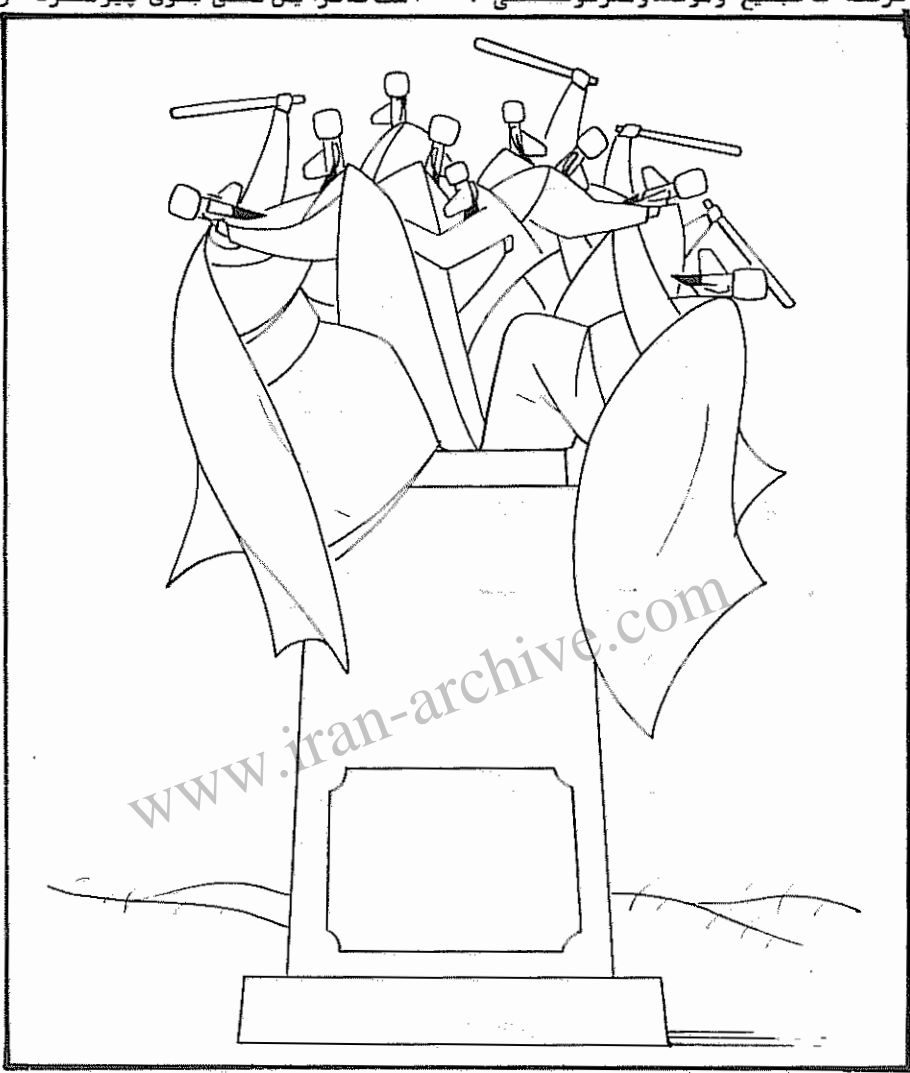
خمینی با مجموعه "نظام فکری و عقیدتی" خود، وقتی کار را مگذری را تمام کرد و سیدها را در جنگ خودیافت - بیشترین

کاخ بلند

بر ویرانه‌های ولایت فقیه

نیروها را بسوی جبهه‌ی جنگ روانی و مقابله با بستگی‌ها و پیوندهای ملی سوق داد. او آتش بیاران معرکه‌اش به این امر مهم توجه داشتند که فقط در شرایطی موفق خواهند شد حاکمیت مطلقه را جا بیندازند که پیشاپیش بنای "فکری و عقیدتی" خود را با لایرده‌ها شد و این را هم میدانستند، در این بنا نیز توفیقی نخواهند داشت مگر آنکه تعلقات ملی را با هروسلیه‌ی مقدوری از تخم‌اق گرفته تا تبلیغ و موعظه و مغز شوئی،

آن کج رویها، برآش بود. وقتی مردم بچشم میدیدند، موجودی با ادعای پیروی از راه صدق بقصد قربت به امام همسای اندوخته‌های عقیدتی خود را کنار می‌زنند و از ما "موریت سیاسی خود چشم می‌پوشد و در نوفل-لوشا تولنگری اندازد تا جواز نظرا ز ما بخواد... در ذهن خود اولاً "اما می" می‌ساختند که با دنیای آنها بیگانه نیست و ثانیاً "بخود می" قبولانند که قطعاً "مصلحتی در میان است که گرایش مطلق بسوی پیرمرد را



سرکوب کرده‌ها شد. انکار رنباید کرد که فضای پر شور و فرباب آلود "انقلاب" در این خط سیر، کمک بزرگی به او میرساند.

وسوسه "پیروزی" موجی ایران گیر داشت - دکان جنگ با مستکبر و معا شقه‌ها مستضعف‌مشریان فراوانی را بسوی خود جذب می کرد - حوادث پیرمرد را چنان در قالب "امامت" شکل داده بود که هر کلمه‌اش با منزلتی ما فوق منزلت آیات الهی زبان به زبان می گشت. حواریون این جسارت را در خود می دیدند که از او بخوانند "برده‌ها را برچینند و خروج امام عصر را افشاء کند."

شوخی نیست - ملتی بتمام معنای کلمه طلسم شده بود تا آنجا که درس خواندگان و "روشنفکرانش" بی هیچ پروا، یله‌های با مرادوتا یکی میکردند تا "تمثال مبارک" امام را در ماه‌ها مشا هده کنند. در این میان نقش عناصری چند از آنها که سالیها در کنار ممدق را نده و به ادعای "جان نشینی" او اعتباری دست و پا کرده بودند، مسلماً در

ایجاب می کند. این برداشت عمومی چنان قوتی داشت که وقتی تکانهای بیسنداری سرگرفت و هیولادرات درنده‌ی خود را آفتابی کرد - همانگونه که انتظار میرفت به نوعی حیرت و سرخوردگی مبدل شد و رژیم، به حساب آنکه نکند این بهت زندگی به حرکت و مقامتی بدل شود بر نامه "ایران - زدا ئی" خود را متکی به روش‌های در حد اعلا ی خشونت و سفاکی شتاب داد، فتواها و دستور عمل‌های خمینی برای مقابله با هر تظا هرنا چیزی به ملی گرائی، در این دوره، فوق العاده صریح و انتقا مجویانه بود:

"این حسابها که پیش مردم ما دی مطرح است که: ما ایرانی هستیم و برای ایران چه و چه باید کنیم، این حسابها درست نیست. این قضیه‌ای که شایده صحبتش در همه جا هست که به ملت و ملیت کار داشته‌ها شیدا این یک امر بی اساس است در اسلام. بلکه متضاد است با اسلام."

در ملاقات با خا نواد هی موسی صدر ۶ شهریور - ۵۸

ویا: " ملی گرائی اساس بدبختی ما است، اینها نقشه‌هایی است که مستعمری - کشیده‌اند. ما قدر سیلی خوردیم از این ملیت؟ اینها برون‌گم شوند این‌ها باید خجل باشند."

(در کنگره‌ی آزادی قدس حسینیه جماران ۱۸ مرداد ۵۹)

وشیوه کار مشخص بود، خمینی سر نخ میداد و با منبریها خود میداد نستانند که تا کجا آنرا باید دنبال کنند.

خوشیته‌ها دادستان انقلاب و در آن زمان نما بنده و معاون مجلس اسلامی، افاضات اما ش را تا این درجه غلیظ میکرد:

" کار خلافی است که به ایران تکیه می کنیم، مثلاً برای ایرانی بودن ما، اصلاً بنده چه تعصب دارم به فارس بودن خودم؟ هروقتی که می خواهند مردم را گول بزنند مسئله ملی گرائی را مطرح می کنند."

(مصاحبه با کیهان ۱۳ مرداد ۶۱)

حجت الاسلام کروی - مهندس بازرگان را متهم به خیانت می کرد که چرا از "انقلاب ملی" سخن گفته است:

" در خیانت شما (بازرگان) همین بس که نوشته‌اید، انقلاب ملی، ایران به ثمر نرسیده و صراحتاً "در دوجای نامه‌ی خود کلمه‌ی ملی را بکار برده‌اید - خیانت به تاریخ میکنید... در قسمت دیگری از نامه‌ی خود می نویسد، فلان شخص فردی مبین پرست است، خجالت نمی کشید، مردم شما را اسلام را داده اند و حالا که سفره باز شده شما می آید و اسم ملی و مبین را زوی آن میگذارید؟ این سخن امام است که فرموده مردم ما باید جلوی آنها بی راکه دم از ملیت می زنند بگیرند"

(خطبه نماز جمعه تهران ۱۶ مهر ۱۳۶۱)

میرحسین موسوی نخست وزیر ولایت فقیه در مقاله‌ی مفصلی زیر عنوان "هنر و ناسیونالیسم (۲۶ شهریور ۱۳۶۱) فتوای خمینی را بدینگونه نشخوار میکند:

" ناسیونالیسم اصولاً وجهی از غربزدگی است، برگذاری هزاره‌ی فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس ناسیونالیسم صورت می گرفت توطئه‌ای از سوی غربی‌ها برای نابودی اسلام بود - این مسئله‌ی خیلی هشدار دهنده است، برای تمامی هنرمندان ما و برای تمامی ملت ما، چرا که می بینیم همان موقعی که در ایران با توسل به باستان شناسی، خرابه‌های تخت جمشید از خاک بیرون کشیده میشد - تاریخی ساخته می شد تا ملت ما اجباراً " به آن تاریخ افتخار کند - در حالیکه آن تاریخ کاملاً بیگانه با اسلام بود..."

اما در این تلاش و تقلا که جز سوزانیدن ریشه‌های هویت و پیوندهای ملی هدفی نداشت، آنچه از ذهن خمینی و وابستگان دربار او، دور ماند این واقعیت تجربه شده و مسلم بود که جنگ با تعلقات ملی جنگ با اصلتی است که غلبه بر آن، در حکم غلبه بر تاریخ است، کاری که از پیش - کسوتان آنها نیز طی قرن‌ها بر نیا مسد که فراوان تقلا کردند ولی در همان کوره‌هایی که برای ذوب کردن این ملت برپا داشتند، خود ذوب شدند.

بقیه از صفحه ۲

کاخ بلند بر

ویرانه‌های ولایت فقیه

فهم این قضایا مخصوصاً " برای خمینی مقدور نبود، چراکه اطلاعات او از تاریخ دریک مشت خرافات و افسانه خلاصه میشد. تجربه اش از قبیل و قال فیضیه‌ها تجاویز نمی‌کرد. او که بر شکست "استعمار ۲۵۰ ساله آمریکا چپا نخوار" می‌لافید، ناخواسته بر این جگم امضاء می‌گذاشت که نه تنها نسبت به تاریخ ایران بلکه در قلمرو آگاهی به ابتدائی ترین مسائل نیز که به خواندن روزنامه‌های دست می‌دهد، جاهل است. راه دور نرویم، کتاب کشف الاسرار و کجنگ کا ملی از یاه و پریشان گوئی‌ها است، قضاوت را تمام می‌کند و فقر ذهنی این "امام بیابا مبر" گونه "راوی دایره میریزد، طبیعی بود که خمینی با این بار ذهنی، نمی‌توانست برای اینگونه پرسش‌ها، پاسخی بیابد و این سهل است گرد این قبیل پرسش‌ها بجز خدکه:

چهد که زبان و فرهنگ ایران علی رغم غلبه دینی پا برجا ماند؟ در حالیکه تا مغرب الاقصی همه مظاهر قومی از زبان تا جوهر فرهنگ‌های بومی را در معرض انهدام قرار داد؟ و یا چه پیش آمد، قرن‌ها پس از پانزدهم حکومت دینی بار دیگر تقسیمات جغرافیائی برشالوده‌ی همان هویت‌های بی رمق شده شکل گرفت و خلقت‌های یکپارچه‌ی (اموی و عباسی و دست‌آخ‌رعثمانی) به سرزمین‌ها و کشورهای جداگانه و مستقل مبدل شد و حتی زبان مشترک نیز که خود را رمان غلبه‌ی دینی بود، نتوانست از چنین تجزیه‌ای مانع شود؟

پیر مردا گرفتاری می‌جست و از زبندان ذهن خود خلاص می‌شد، مسلماً "در تراز بندی بُردها و بیاخت‌ها، درمی‌یافت که "جام زهر آگین" واقعی را در عرصه‌ی شکست فرهنگی تا قطره‌ی آخر نوشیده است. قطعاً "متوجه میشد که آن سرمایه‌ی هنگفتی که در کارنامه‌ی بستگی‌های ملی مردم بخدمت گرفته، به سرمایه‌ی بسبود اعتلای احساسات ملی چرخیده است. متأسفانه شرائطی در میان نیست تا دستیا بی‌بها عمیق جنبشی را که در سراسر ایران و در خط (با زکشت به خود) سر گرفته است، آسان کند. این کار محتاج تحقیق در متن زندگی و آن نیز موقوف به حضور آزادیها و مکانات آمار و بررسی‌های مستقیم در افکار مردم است و میدانیم که در قلمرو ولایت فقیه، هر قدمی جز در راه "کسب بیعت با امام" از جمله منتهیات است. نقل مسافران نیز اگر چه بی‌سهم خود دریچه‌ایست و نگاه‌ها را فرصت می‌دهد ولی به تنهایی نمی‌تواند تکیه‌گاهی برای ارائه‌ی یک حکم کلی شود، زیرا که، در عمل دیده‌ایم هر مسافر، خواسته یا ناخواسته از حوزه‌ی محدود زندگی خود بیای می‌آورد که نماینده‌ی سطح گسترده‌ی ملی نیست. و اما در قبال این محدودیت‌ها، زمینه‌ها و شواهدی در میان است که یک قضایاوت

بقیه از صفحه ۱

فهرست نام و نشانی افسران درجه‌داران و سربازان ارتش که به همت آن‌ها و برادرش فداکاری‌های آنها، برچما ایران سر بلندنگاه داشته‌شد، آماده و در دست ماست. همه آنها ملی‌گرا، طرفدار رژیم دمکراتیک و ترقی اجتماعی هستند. اکثریت قاطع آنها با ما هم عقیده اند که اگر ما به قانون اساسی ایران احترام گذارده بودیم، اگر رژیم ما واقعاً مشروطه بر اساس حاکمیت ملت بود، و اگر فساد و خودکامگی را تحمل نمی‌کردیم، این همه سیه‌روزی و مصیبت بوسیله این قوم وحشی و ضد ایرانی بر سر ملت ما نمی‌آمد.

همانطور که میان اعضاء بدن یک انسان تناسبی وجود دارد، بین ارکان یک حکومت نیز تناسب و ارتباطی وجود دارد. نمی‌شود نیروهای اقتصادی - دادگستری - قانونگذاری با هم ارتباط نداشته باشند، و یکی فاسد دیگری سالم باشد. پرواضح است که ارتش ما نیز مثل سایر ارکان حکومت، از حیث سازمانی و فرماندهی کمبودهایی داشت. ارتش ما تابع دولت مسئول مملکت نبود، سعی کامل شده بود که نیروهای مسلح ما جدا از سایر مردم کشور زندگی کنند و آموزش و همدلی با سایر مردم یعنی برادران خود کمتر داشته باشند. کشوری و لشکری را تا حد زیادی در مقابل یکدیگر بسیج می‌کردند. با این حال تکرار می‌کنم که این ارتش تحقیر آخوندهای وحشی و بی شرم را در مقابل وظیفه دفاع از میهن تحمل کرد، به ایران پشت پانزده، محرومیت‌ها کشید، جان بازی‌ها کردند و نشان داد که خود را سپاه

با لایحه معتبر را ممکن می‌سازد، به چندی از آنها توجه می‌کنیم:

۱ - ظهور علاقه‌ی مفرط به خواندن و دانستن و وسعت بی‌سابقه‌ی نشر کتاب. در این باره حتی اگر آثارهای رژیم پانزدهم را دوری قرار دهیم و از آثار که بشیوه‌های نیمه‌قانونی و متکی به بندوبست‌ها دست‌اندرکاران منتشر می‌شود، چشم‌پوشیم، ارقام نشر کتاب هم چنان حیرت‌انگیز و بی‌سابقه است. بموجب گزارش اداره‌ی بررسی کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تنها در سال گذشته، برای ۴۵۰۵ عنوان کتاب جدید انتشار در تیراژ قریب ۴۰ میلیون جلد پروانسه‌ی طبع صادر شده است. تردیدی نیست که امکانات نشر کتاب مخصوصاً "در شرایط سانسور و کابود کاغذ عمدتاً به‌آشکار متولیات و مطبوعات بخشنا مه‌وار رژیم تعلق گرفته است، با این همه شنیدنی است که طبع کتاب‌های تاریخی-تحلیلی‌های سیاسی و اجتماعی - ترجمه‌ها - سفرنامه‌ها و سرگذشت‌ها، علی‌رغم گیر و بندها و وجود انواع محدودیت‌های دولتی به نحو خیره‌کننده‌ای ادامه دارد و شنیدنی تر اینکه کتاب‌های مورد توجه رژیم از ترهات شهید محراب (دستغیب) تا آثار شریعتی و آل احمد که در رژیم رفته، به "همت" سانسورچیان حکم ورق زرداشتنده خریداری بسوی خود جذب نمی‌کنند. در عوض کتاب‌های تاریخی و تجزیه و

پیام رادیویی دکتر شاپور بختیار به ارتشیان ایران

ایران و پرچم را استقلال آن میدانند. ارتش ایران هرگز نخواست که از راه کربلا به قدس برود، نمی‌خواست پرچم اسلام آخوندهای بی وطن را بر فراز قلل گیتی به اهتزاز درآورد.

خواهران و برادران عزیزم، در این روزها که ملیون ایران بایدهست در دست هم داده و با برادران ارتشی خود اهداف خود و فعلیت خود را هماهنگ سازند، من می‌شوم و اطمینان دارم که بعضی از کشورها، بوسیله بعضی افراد شناخته شده ایرانی، مشغول تهیه لیست افسران ایرانی در داخل و خارج هستند. من حتی اسم و مشخصات بعضی از این افراد را می‌شناسم، این‌ها تعدادی مزدورند که در مقابل کمک ناچیزی خودشان را در اختیار ارباب بیگانه می‌گذارند. مقصود از این کار تهیه صورت‌اسامی افراد ارتش - ژاندارمری و شهریاری است که با زبانه رخته در میان آنها قوای مسلح و ارتش ملی آینده ما را تسلیم بیگانگان بکنند. شما، برادران و خواهران من دلالت مرگ را شناختید، اکنون نوبت به مزدوران وطن فروش رسیده است، به این پست فطرتان بگوئید که ایران‌ها شایسته نیست، بر مرگ نیست، سرنوشت ما بدست خودمان با آتشین ملی‌گرائی در چارچوب دمکراسی و عدالت اجتماعی تعیین خواهد شد. تبلیغات و سروصدا‌ئی که در اطراف فلان آخوندها ملاحظه معتدل از طرف روزنامه‌ها

تحلیل‌های مربوط به عصر مشروطه، کتاب‌های نظیر "دادگاه مصدق"، "تألمات و خاطرات دکتر مصدق" طی فقط چند روز کمیاب و بی‌احتی نایاب و در پاره‌ای موارد ظرف یکسال چندبار تجدید چاپ میشوند. این نهضت خودجوش فرهنگی، از یک طرف نماینده‌ی افزایش بی‌سابقه‌ی کتابخوانی و از طرف دیگر نشانه‌ی پدیده‌ی تازه‌ای است که ما آنرا زیر عنوان "با زکشت بخود" مطرح کرده‌ایم. چنین گرایشی گواهی می‌دهد که قشر تحصیل کرده‌گان ما که وقتی مدرسه را تمام می‌کردند، کتاب را هم طلاق می‌گفتند، حالا برای اصل ایمان آورده‌اند که "اندیشه را با یدبه مغز خود و گذارند" و از "تفکر با مغز دیگری" بپرهیزند و این بی‌گفتگو بزرگترین تحول در جامعه ما است که در همان حال از فتیله‌های استبداد سیاسی و فرهنگی خبر می‌دهد. پیدا است که مغز طراحان "راشادی" رژیم حتی به این اصل معتبر روان‌شناسی که اتفاقاً "در مکاتب اسلامی نیز بدان فراوان استناد شده است عنایتی نداشته است که (آدمیزاد بر آنچه منع میشود حریص تر میشود) (میشود).

بیشتر در بستن می‌آفرینند. خمینی و حواریون او اگر به این نکته توجه داشتند که بساط خود آنها نیز از "منع و سانسور" نوا گرفته است، شاید تا این پایه نمی‌تاختند. آنها نمی‌توانستند و نمی‌خواستند به این نگاه می‌خواستند به آوارگی زارشان نگاه رونق و گرمی گرفت که تیغ "منع" ایران‌گیر شد و حقاً "این پرسش‌ها دارد که چه به سرشان می‌آید اگر نه فقط جامعه درس - خوانندگان و روشنفکران بلکه حتی مردم کوچک و بزرگ را رنج می‌داند، مدرسه‌ها باقی فیضیه‌ها چه قماش‌هاست و چه در سردارد و دنیا‌ی ذهن او را چه هوای بر کرده است".

۲ - شاهد دیگری که از جلوه‌ی پرشور تعلقات ملی و جنبش "با زکشت به خود" روایت می‌کند، اطوار تازه‌ی متولیان رژیم در برخورد با مسائل ملی است و ظاهراً "بدان دلیل که چون با زار" شهادت و هم‌صحبتی با بهشتیان را "کسا دیا فته‌اند، خواهند آخواه به شعرا را شای روی کرده‌اند که در قلموس آنها تا چند سال پیش، تمام معنای الحاد و کفر بود چرخش از "تقبیح ملی‌گرائی" و سرکوب بیدریغ پیوندهای ملی‌گزی بر عنوان مبارزه با غرب زدگی و عوارض استکباری جریان داشت و حالگرایشی به بهره‌گیری از احساسات ملی و تکیه‌های بی‌دری بر ملت و هویت ملی در کلام پاره‌ای از متولیان حوزه‌ی ولایت، پیش از آنکه به تقلای برای خلاصی از تنگناها و بین بست‌ها گواهی دهد،

دوران سردرگمی

در مدتی که مددجویان و پشیمانان را با ایران سرومورتی ببخشند ما بتدریج، حتی آنها که قبول آتش بس را نشانه تحولی بزرگ در سیاست های داخلی و خارجی رژیم آیت الله می بیند اشتند و از شروع مرحله عقل گرایی در انقلاب اسلامی سخن می گفتند، ما پیوسته آنها را می بیند که در خوشبینی به راه افراط رفته اند.

استنتاج ناظران سیاسی و کارشناسان مسائل ایران که رویدادهای کشور ما را بدقت تعقیب میکنند، البته برپایه یک تحلیل منطقی استوار بود، در حکومت های فردی، هنگامی که "رئیس" یا "رهبر" گرایشی را مورد تأیید قرار داد و دوست حمایت خود را بر پشت طرفداران آن گرایش گذارد، بطور منطقی می باید نتیجه گرفت که لااقل برای مدتی خط سیاسی حکومت مشخص شده است.

آیت الله خمینی، با سپردن اختیارات فرماندهی کل قوا به رفسنجانی و سپس اعلام موافقت با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت گرایشی را مورد تأیید قرار داد که در مطبوعات و محافل غربی بعنوان "پراگماتیسم" از آن یاد میشود.

"پراگماتیسم" یعنی اعتقاد به جنبه عقلی قضا یا در حقیقت پراگماتیسم نقطه مخالف ایده تالیسم و شعار گرایشی است.

هر انقلابی، پس از طی مراحل و منازل خواه ناخواه از اید تالیسم به سوی پراگماتیسم راه کج میکند، در انقلا ب اسلامی ایران، بدلیل شکست فاحش و ناکامی انقلاب در تمام زمینه ها، نیاز به تغییر مسیر یا تصحیح مسیر خیلی سریع تر از آنچه تصور میرفت پیش آمده است بطوری که گروهی از رهبران رژیم انقلابی، علی رغم آن که خودشان در کشاندن کشور به بحران کنونی سهم مؤثر داشته اند، اکنون متقاعد شده اند که برای خروج از این بست و راه نیدن رژیم از خطر قطعی سقوط فقط یک راه باقی مانده و آن همراه شدن با موج "پراگماتیسم" است.

این احساس، تعدادی از رهبران رژیم را که تا گذشته بسیار نزدیک سخت درگیر رقابت ها بودند بهم نزدیک کرده است و همین ها بودند که توانستند "جام زهر" را به آیت الله خمینی بنوشانند و او را به پشتیانی از نظریات ظاهرا "پراگماتیسم" خود او ادرکنند.

پراگماتیسم ها - اگر بتوان چینی عنوانی برای آنها قائل شد در مسأله از قبیل پایان دادن به جنگ، عادی سازی روابط با کشورهای غربی، تجدید رابطه با آمریکا، کاستن از مداخلات دولت در امورات اقتصادی و بزرگانی، اعلام سیاست آشتی ملی و دعوت از ایرانیا ن مقیم خارج (حتی مخالفان سیاسی) بسرای بازگشت به ایران و مشارکت در بازسازی کشور نظریاتی کم و بیش مشابه دارند. یا بعبارت دقیق تر ضرورت چنین تحولی را

در یافته اند و متوجه شده اند که اگر رژیم فعلی نتواند به این نیازها پاسخ گوید اضطرار آن اجتناب ناپذیر خواهد بود.

مفسران و ناظران سیاسی با توجه به این نکات و با آگاهی از تمان های کس "پراگماتیسم" های جمهوری اسلامی با دولت های غربی - از جمله آمریکا - برقرار ساخته اند، در تحلیل های خود به این نتیجه رسیدند که انقلاب اسلامی دوران "خشم مقدس" را پشت سر گذارده و به مرحله منطق گرایی وارد شده است.

اما درین نتیجه گیری سریع از چند نکته اساسی غفلت شده بود.

اول این که آیت الله خمینی فقط برای اجبار و زوری اضطرار به قبول قطعنامه ۵۹۸ و اعلام آتش بس تن سپرده است و اگر چه در پیام خود میگوید "بخاطر رضا و صلحت خدا و ندادن آنچه قبلا گفتیم" گذشته ولی این سخن از قلب او بر نمی خیزد. چنان که در مناسبت های بعدی، هر جا مجال بدست می آورد تا شید و تکرار می کند که جنگ تمام نشده است و حتی اگر قرارداد متارکه نیز بسته شود باز باید مردم خود را در حالت جنگ بدانند.

آیت الله خمینی بطور فطری در زمره کسانی است که ریاضت کشی را برای جامعه تجویز نمیکنند و رفا و توسعه را با به فساد میسرند، آیت الله با رها در سخنان خود به مسئولان آموزشها ردا داده است که مبادا جامعه را به رفا طلبی عادت دهند و به راحت طلبی بکشند. با چنین فطرت و چنین مایه تفکری، آیت الله خمینی اصولا "مسئله" سازندگی را به آن معنی که مستلزم جهشی بسوی توسعه و رفا باشد تجویز نمی کند خواه آن که وارد شدن درین مرحله، خواه ناخواه، میدان دادن به تکنوکرات ها و تحصیل کرده ها و ولویت تخصص بر تعهد را ایجاب میکند.

نکته دیگر این که آیت الله خمینی با زیگری است که در ایفای نقش های دوگانه و چندگانه مهارت دارد، و در غالب موارد با دودست، دویازی مختلف و اکثرا "متضاد" را اداره میکند و با زیگریان چپ گرا و راست گرا و میانه رو را که سرخ همه آنها بدست خود است بر حسب اقتضا به سوی صحنه میفرستد.

در زمانی نزدیک به ده سال، آیت الله خمینی هرگز اجازه نداد که استیک گروه مشخص با یک برنامه و طرز فکر معین امور کشور را سرپرستی کند، تا مدتی آیت الله خمینی میتوانست بی آن که خودش از تاریکی خارج شود افراد و گروه های رقیب را به جان هم بیندازد، اما پس از آن، نه فقط آیت الله خود به بازی های کس ترتیب میداد آلوده شدند و نتوانست مقام داوری بر طرف را برای خود حفظ کند بلکه در مواردی آوست که بجای اداره کردن بازی ها، خود به دنبال بازی کشیده میشود.

در بازی کنونی - که شاید آخرین بازی آیت الله خمینی باشد - تمامی این جنبه ها به وضوح جلب نظر میکند.

در حالی که رفسنجانی و خامنه ای و منتظری برپریها از "شعار گرایی" و انتقال به دوران "شعور گرایی" تا کید میکنند، گروه دیگری که زیر چتر حمایت احمد خمینی قرار دارند - نخست وزیر و وزیر کشور از آن جمله اند - روی گردانیدن از شعارهای انقلابی و حرکت در جهت عادی ساختن اوضاع را مصیبت بار میدانند.

رئیس مجلس و رئیس جمهوری در خطبه های نماز جمعه با لراحه میگویند که بسرای "بازسازی" از جلب سرمایه و تکنولوژی خارجی و دست کم، نیمه باز کردن دروازه ها، ناگزیریم. نخست وزیر و وزیر کشور ازین شهر به آن شهروازین منطقه به آن منطقه میروند و فربا د میزنند انقلاب برای آن بود که خارجی ها را برانیم و دست سرمایه داران

را کوتاه کنیم و اگر به بیانه با زسی کشور با ردیگر به شرکت های چند ملیتی میدان فعالیت بدهیم و محدودیت های تجارت خارجی را برداریم به آرمان های انقلاب و خون شهدا خیانت کرده ایم.

روزنامه "اطلاعات" که سخنگوی بیت امام محسوب میشود یک روز در سرمقاله خود فواید مذاکره با آمریکا را خاطر نشان میکند و روز دیگر، زیر قشار جناح چپ گرای رژیم یک صفحه تمام را به درج "رنجنا مه" - هایی اختصاص می دهد که سراپا نفرین به آمریکا و ناسزا به طرفداران تجدید رابطه با آمریکا است.

این آرکسترنا هما هنگ پوسیله رهبری هدایت میشود که هوش و حواس خود را از دست داده و حتی دیگر "نت" ها را هم تشخیصی نمی دهد، در نتیجه، دورانی در ایران آغاز شده است که فقط میتوان آن را دوران سردرگمی و بیاتکلیفی نام گذاشت.

بقیه از صفحه ۱

درسی از جنگ ایران و عراق

متخصصین سیاسی و نظامی بین المللی در مسئله، خاورمیانه و جنگ ایران و عراق علل بیشماری برای تسلیم عجلانه ایران نسبت به موافقت با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل بر سر زدند که ذکر همه علل در اینجا مورد بحث ما نمی باشد، ولی مسلما یکی از علل مهم قبول قطعنامه از طرف ایران شروع موشک افشانی شهرها و هم چنین استفاده و افزایش استعمال سلاح های شیمیایی بود که عراق و متحدان ایران در بر سر رساندن هدف های خود بکار گرفته بودند. شروع بمباردهای موشکی شهرها، امکان نگار کمسازدن سلاح های آتش افروز شیمیایی را آسان ساخت و حرمت عدم استفاده از آن را از میان برد، نمونه بسیاری از آنها مورد تأیید متخصصین سازمان ملل قرار گرفت و آنچه در شهرک حلب چه رخ داد، نمونه قطعی و بارز آن بود.

این جنگ هشت ساله که بقول کارشناسان بعد از جنگ بین المللی دوم بزرگترین جنگ قرن ما بوده است، لاجرم نباید ما بگذاریم که روزی خاتمه یابد بدون آنکه این فتنه یکی از طرفین به دلایل مذکور، وجود نداشته، دیوانه های طرفین متوسل به بکار بردن موشک و آدم کشی شهرها و استفاده از سلاح های شیمیایی گردیدند.

بعد از کشواریون ۱۹۲۵ زینو، در باره منع استفاده از سلاح های شیمیایی تا بد این اولین باری بود که از کازهای خفه کننده استفاده می کردید و بیسم آن میرفت که بسیاری از شهرها و ساکنین دو طرف متخاصم را به نابودی کامل بکشاند.

با بدتر بمرح نمود که سلاح های خفه کننده شیمیایی در حقیقت فرزندان بمب های اتمی عصر ما می باشند که در یک معیاس کوچک تر، منطقه ای را به نابودی و مرگ و حس انگیزی تبدیل می نماید.

بر همه روشن است که بزرگترین دلیلی که امکان وقوع جنگ بین المللی سوم و چندم را در تئوری امروز بوجود می آورده

است، در اختیار داشتن سلاح های جهانسوز اتمی می باشد که همه کشورهای بزرگ و به مقیاس بسیار وسیع در اختیار کشورهای آمریکا و شوروی می باشند. این سلاح های خفه کننده شیمیایی همانطور که تا رفته اند، فرزندان بمب های اتمی می باشند و می توانند مناطق وسیعی را در زیر باران کازهای مرگ آور، لم بزغ و خالی از سکنه سازند.

کشورهای ایران و عراق به مرحله ای از جنگ رسیدند که امکان استفاده از سلاح های خفه کننده از هر دو طرف بسیار نزدیک شده است و متخاصمان هر دو در این هنگام بود که دیوانگان حاکم آگاه شدند که نه تنها غالب و مغلوبی وجود ندارد، بلکه مرکز طرفین و از با در آمدن هر دو طرف قطعی بتظرس میرسد.

جنگ ایران و عراق کج به گفته کارشناسان یک میلیون نفوس انسانی و میلیاردها خسارات مادی بسیار آورد و کشور را برای سالیان متما دی بدویرانده ای مبدل ساخت و از با در آورد، ولی درس بزرگی به کشورهای فقیر و فاقده حکومت متمدنی و دیمکراسی جهان سوم داد که با دست یابی اسلحه سازان و آتش افروزان قرن بیستم به موشک و سلاح های مرگباری که کمترین آنها کازهای خفه کننده است و دلالتان کاسب های اسلحه قرون بین المللی است و سخا و تمتدانه در اختیار متخاصمین میگذارد، در هیچ جنگی غالب و مغلوب وجود نخواهد داشت و جنگ افروزان برای مردم کشوران تحفه ای جز کشتار و از کار افتادگی انسانهای مصدوم و افزونی فقر و بدبختی و آوارگی عرضه نخواهند نمود.

وقوع جنگ های منطقه ای برای کاسب های جنگ معامله، پرسودی است که با فروش سلاح های مرگبار خود از قبیل موشک و کاز خفه کننده به ناسا نهیای گرسنه و نا آگاه ره آوردی ساه تر هدی می نماید و درسی ارزنده تر نمی آموزند.

بقیه از صفحه ۱

در عوض، اکنون که جمهوری اسلامی توان جنگیدن را از دست داده است، برای بازسازی ملازم با صلح هیچ هدف و برنامی ندارد. این را فقط ما نمی گوئیم، بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین خمینی می گوید. وی در مصاحبه ای با رسانه های همگامی در تهران گفت زما مداران حکومت اسلامی اشتباه بزرگی کرده اند که مسأله صلح با زسازی را پیش کشیده اند، زیرا با زسازی برنامه ای می خواهد هدفی را دنبال می کند، حال آنکه نه چینی برنامه ای وجود دارد و نه چنان هدفی به چشم می خورد.

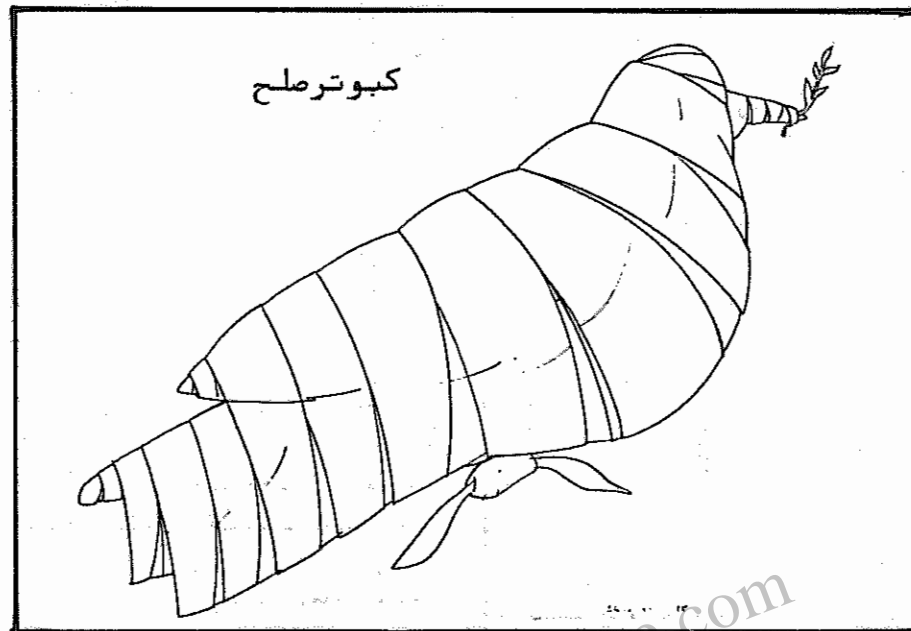
بدون تعیین درست اولویت ها برنامه ای کار ساز نمی توان ریخت. در روزگار صلح، انبوه مسائلی که خمینی می توانست به بهانه جنگ سرپوش بر آنها گذارد و حل آنها را به فردا موکول سازد، همه ظاهر گردیده اند. در حال حاضر هر دو طرف درآمدهای دارندگان مشاغل دولتی و غیردولتی بسیار پایین است و نمی تواند قدرت خریدی را که حداقل معیشت را فراهم آورد، تأمین کند. اشتغال همچنان در پایین ترین سطح جریان دارد و رقام آن در برابر رقام بیگاری کاهش هولناکی را نشان می دهد.

به تخمین شش میلیون نفر در ایران امروز بیکارند. با رسیدن صلح این رقم افزایش خواهد یافت نه کاهش. زیرا مشاغل بسیاری که در جنگ و در ارتباط با جنگ وجود آمده

با صلح چه می خواهند بکنند؟

نمایشگاه صنعتی در تهران یا بدان سبب که اروپا ثبات و آمریکای ها و ژاپنی ها و کره ای ها و غیره سرگرم زمینه سازی بازار ایران هستند، هرگز به این

بود، اکنون دیگر جانی در اقتصاد ایران نخواهد داشت. هم اکنون که بیست درصد از پرسنل بسیجی ها کم شده است می توان گفت که صدهزار بسیجی بر تعداد بیکاران



کبوتر صلح

معنی نیست که اقتصاد دور شکسته رژیم همین فردا یا پس فردا دوباره بیکار خواهد افتاد و خیلی بیکاران را جذب خواهد کرد. در ایران امروز، با بلشویکی که در نظام حکومتی جمهوری اسلامی وجود دارد، هیچ

موجود افزوده شده اند. این کاهش نیروهای مسلح را نیز شامل خواهد شد. برای ایجاد اشتغال، سرمایه گذاری لازم است، که کسی در ایران امروز تمایل به آن نخواهد داد. اینکه به مناسبت سرگردانی

ایرانی و به طریق اولی، هیچ خارجی حاضر به سرمایه گذاری در ایران نخواهد شد. ممکن است در مسائل سرمایه ای بگذارند، ولی فقط بدان شرط که زود حاصل دهد و سودی کلان به برآورد، ولی از سرمایه گذاری بیخبرانه در از مدت به با رخا هدنشتت خبری نخواهد بود.

هم اکنون رونقی که در کار ساختن پدید آمده است، نشان می دهد که سازندگی در ایران چقدر زود به تنگنا خواهد رسید. در رشته ساختن تا بخواهی کارگر غیر ماهر فراوان است، ولی در همین دو ماهی که از رونق رشته ساختن می گذرد، از حیث کارگران ماهر و بیشتر از آن از حیث مهندسان و تکنیسین ها کمبود حیرت انگیزی بوجود آمده است.

تا زه اگر شرایط حقوقی و اجتماعی سرمایه گذاری کار آفرین مهیا باشد که خود سرمایه در آمدن به این زودیها چندان بالا نخواهد رفت که ایست سرمایه گذاری را تا مین کند، پس ایران گریزی از این ندارد که به وام خارجی روی آورد. ولی گرفتن وام خارجی نیز به نوبه خود بدون برداشتن موانعی که در راه سرمایه گذاریها وجود دارد، امکان پذیر نخواهد شد.

خلاصه کنیم: رژیم تهران جنگ را می خواهد، ولی نتوانست ادامه دهد، صلح را نمی خواهد، برای آنکه نمی داند بدان و در آن چه بکند.

بقیه از صفحه ۱

پایان جنگ های کلاسیک

امریکای مرکزی، صحرای غربی، آنگولا، اریتره، فلسطین، لبنان، سری لانکا و کامبوج به شیوه دیگری یکدیگر را می کشند و جنگ خود را زیر پوشش ظاهرا بی ضرر مبارزه چریکی یا انقلاب پنهان می سازد.

آتش بس میان ایران و عراق، به تنه جنگ متعارف یا کلاسیک که زمین را به خون می آغشته پایان می دهد. فارغ از خوف و وحشتی که در جاهای دیگر سایه افکنده، این رویداد از اهمیت درخور ملاحظه برخوردار است. اهمیت این رویداد بیش از این به چشم می خورد هرگاه توجه کنیم که جنگ، بدون هیچ نتیجه ای پایان می پذیرد و وضعیت نهایی به هیچ روی بی وضعیت هشت سال پیش فرق ندارد. با نگرشی به این کارنامه، می توان نتیجه گرفت که جنگ ارتشها، حاصلی جز بی حاصلی ندارد.

آنچه به رغم دامنه کشتارهای پراکنده دیگر، مایه شادمانی است، این است که هر پدیده ویژه زمانی است و اثبات این که مصاف ارتشها، منسوخ شده است، دستاوردی کوچک نیست.

اگر بگوئیم که جنگ، دیگر به دردمی خورد یا به زبان سیاسی، جنگ دیگر وسیله مناسب و مقتضی برای سیاست نیست،

بقیه از صفحه ۱

پایان جنگ های کلاسیک

کسانی را که فکر می کنند جنگ تنها به درد کشتن انسان ها و سرگرم کردن نظامیان می خورد، حیرت زده ساخته ایم. با این همه، جنگ، هر قدر شرور و زیان بار، زمانی دراز و وظیفه مشخصی را ایفا کرده است و آن این که در میان بازیگران صحنه بین الملل، گره از موقعیت های پیچیده گشوده است. جنگ، یک جریان دادرسی بود که در آن، تیرد ارتش های حرفه ای، جای دادگاه را می گرفت، اما برای آن که جریان دادرسی، نافذ و مؤثر از کار درآید "دادخواهان - جنگندگان" می

بایست به قوانین آن تن در دهند؛ از کنار آمدن با هم بر سر صلح ناتوان بودند، اما برای پذیرش راهی محکم نبودند، تفاهم کافی داشتند.

این بازی قراردادی از پایان قرن هیجدهم، به نام منطق و اخلاق اندک اندک زیر سؤال برده شد؛ حرکت به سوی جنگ کامل و تمام عیار، با افکندن تمام ملت در جنگ، با آلمان های بزرگ و وسایل بزرگ آغاز شد. نفرین برای ترتیبات خودکامانه که می خواستند تیردها را به سطح آن، تنزل دهند، اکنون با بیکار

تا سرحد مرگ بودیا هیچ. کشتارهای بزرگ دو جنگ جهانی، نخستین نتایج این پیشرفت بود، اما پایان آن ممکن است فرخنده تر باشد؛ مرگ جنگ تنها مدافع در موضع جنگ تمام عیار

بقیه از صفحه ۱

پایان جنگ های کلاسیک

بر اثر منطق درونی اش. زیرا فقط مدافع است که می تواند به جنگکامل بپردازد؛ که تنها جنگی است که در قرن آهین ما ارزش دارد.

مدافع در خاک خود، در بطن ملتش و در کنار ملتش می جنگد و مهاجم، تنها نظامیانش را به تنها جرم گسیل می دارد. حق از آن مدافع است و دفاع، آرمانی است چنان عادلانه که همه وسایل، از سوء قصد گرفته تا جنگ افزار شیمیایی یا هسته ای را مشروع می سازد.

جریان جنگ ایران و عراق، از تفوق و برتری دفاع که حاصل کهن از نوجوان شده بیست، تصویری روشن به دست می دهد.

لشکرهای صدام حسین وقتی در تابستان ۱۹۸۰ وارد خاک ایران شدند و وجود ضعف ارتش ایران که انقلاب اسلامی، آن را بی سامان و بی سازمان کرده بود، به زودی از پیشروی با زیستادند، دو سال بعد، نیروهای عراقی، به مرزهای خود عقب نشینی کردند، اما مدافع که تا این زمان، معصوم بود، به این پیروزی منفی خرسند نشد و عزم کرد که تا نبود ساری شیطان عراقی بجنگد. این جا بود که ایران، مهاجم و در نتیجه، ناتوان شد. پاسداران و بسیجی ها، با وجود بی پروایی از مرگ و به رغم تعرض های متعدد موفق نشدند عراق، مدافع جدید را به زانو در آورند.

در باب تفوق و برتری دفاع، دلایلی فراوانی می توان اقامه کرد. ما بر یکی از قاطع ترین آن ها تکیه کردیم که می گوید تنها مدافع در موضع جنگ تمام عیار

قرار دارد. دلایل دیگری هست که فنی تر است: جنگ خلیج فارس که اکنون پایان پذیرفته است، کارآیی و وسایل دفاعی مانند موشک های ضدتانک یا ضد هواییها را تا بیاید کرد، خود این واژه "تلویحا" مفید معنی دفاع است، ترکیب مظلومیت و تکنیک، مدافع را شکستناپذیر می گرداند. استنتاج بزرگ تر این که اگر تعرض نظامی محکوم است، هر جنگی محکوم است، زیرا همواره با یکدیگر آغاز زنده با شد. این استنتاج شادی آفرین ممکن است خوشبینانه جلوه کند، اما استنتاج دیگری که کاربرد کلی تری دارد، آن را نیرومند می سازد، زیرا با روشن انجام جنگ سروکار ندارد، بلکه با دلایل آن کار دارد. دلایلی که تنها احساسی و هیجانی اند. چنین می نماید که هیجان ناسیونالیستی که عامل بسی از لجاجت های جنگی بوده است دیگر کاربرد ندارد. (۱) امروزه نبردها خاطر حق درمی گیرد.

فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

کین خواهی پیل - یک داستان از زبان دوراوی

در ادب فارسی مجموعه داستان های بسیار جالب توجه و گاه بسیار بزرگ وجود دارد. جوامع حکایات عوفی که موضوع آن از نامش پیدا است کتابی است بزرگ تر از شاه نامه فردوسی. مؤلف این کتاب عظیم را به صدا یا تقسیم کرده و در هر باب در حدود بیست حکایت (کوتاه یا نسبتا بلند) آورده است. یکی دیگر از مجموعه های که تصادفاً بیشتر حکایات های آن با آنچه در کتاب عوفی گرد آمده مشترک است، کتابی است به نام فرج بعد از زشت.

عنوان کتاب نشان می دهد که چه نوع داستان هایی در این کتاب گرد آورده شده است: داستان کسانی که به علت های گوناگون، از بیماری و تنگ دستی گرفته تا رو به رو شدن با حیوان درنده و قرا گرفتن در معرض خشم پادشاه، گرفتاری سختی و ناراحتی شده اما به طریقی که هرگز به خاطرشان خطور نمی کرده از این سختی و بدبختی رها شده و بعد از زشت (= تنگی و سختی) فرج (= گشایش) یافته اند.

یکی از روش های بسیار قدیم داستان سرایی که از هنرهای داستان سرچشمه می گیرند همین است که قصه پرداز یک حکایت یا طرح اصلی را در نظری می گردود داستان های گوناگون خود را یکی پس از دیگری یا یکی در دل دیگری در آن جای می دهد. هزارویک شب معروف ترین این گونه نوشته مجموعه است. داستان اصلی آن سرگذشت پادشاهی است که از زن خود خیاالت و بی وفایی دیده و تصمیم گرفته است که با هیچ دختری پیش از یک شب بستر نبرد و با مداد و آبکش تا پیش مجال خیانت نیاید. پس از مدتی این روش پادشاه به صورت بلایی مهلک برای دختران دوشیزه کشورش درمی آید. دختر خردمند وزیر او که شهرزاد نام داشته از پدری خواهد که او را به زنی به پادشاه دهد و در شب زفاف برای شاه داستان سرایی آغاز می کند و نزدیک با مداد و آبکش در جای بسیار جزا فرومی گذارد و می گوید اگر شاه مرا امروز از مرگ مانده و باقی حکایت را شب هنگام با زخو هم گفت، شاه رضا می دهد و... داستان گوی شهرزاد هزارویک شب آدامه می یا بدودرا این مدت از شاه فرزندان می آورد و پادشاه نشان می دهد که زنی خردمند و شوی دوست و وفا دار است و در میان زنان نیز - درست مانند مردان - هم خوب وجود دارد و همه آنها ن را به یک خوب نشان دادند.

شاه از پی یک دیگر فراری می راند و شهرزاد داستان زاپی داستان می گوید و مجموعه آن ها کتاب عظیم هزارویک شب را پدید می آورد.

خاصیت این مجموعه ها آن است که مؤلف، یا مؤلفانی که در طی قرون و اعصار آن ها را پدید آورده اند، می توانند به دل خواه خود آن را گسترش دهند و هر داستان دل پذیری که می یا بدودرا آن بگنجانند. فرج بعد از زشت نیز چنین خاصیتی دارد. مؤلف کتاب خود را در سیزده باب تا لایف کرده است.

با با اول در آیات قرآنی... که به برکات آن از ورطه های خطرناک خلاص یافته اند.

با دوم شرح اخباری که مشتمل است بر ذکر جماعتی که محنت و بلا کشیدند و عاقبت به نعمت و آسائی رسیدند... نویسنده در این باب حکایات هایی از این دست را که در ادبیات آمده استخراج کرده و از پی هم آورده است. با باب های دیگر نیز بر همین روش است. مثلاً با باب چهارم حکایت حال کسانی است که پادشاهان را با ایشان غضب بود و به سخن راست که گفتند شاه را بر سر شقیقت آوردند.

داستانی که در گفتار ما مرور پذیر گزیده ایم نخستین حکایت از باب نهم این کتاب است "در حکایات حال جماعتی که به ملاقات حیوانی مهلک آمدند از حیوانات ببریدند و به سببی از اسباب نجاست یا فتنه و به مراد مقصود رسیده اند..."

تعداد حکایات ها در باب های گوناگون ثابت نیست و از چهل و هشت تا هشت حکایت تغییر می کند، اما نکته مهم این است که در آغاز زکار، این فرج بعد از زشت - که اصل آن به عربی است و در قرن هفتم به فارسی ترجمه شده - جز بزرگی چند مختصر نبوده است و مترجم فارسی از منابع گوناگون قصه های بسیار پدید آورده است. نیز در زبان ترکی کتابی به همین نام وجود دارد که تقریباً هیچ یک از حکایات های آن با آنچه در این مجموعه آمده است تطبیق نمی کند.

مضمون حکایت با باب های مختلف نیز با یکدیگر تفاوت عظیم دارد. مثلاً داستان کسانی که به برکت راست گویی از مرگ نجاست یا فتنه یا به فانی نیک یا دعای خوب و سخن خوش شدت ایشان به فرج انجام مید. شاید از نتیجه های اخلاقی و عبرت انگیز خالی نباشد، و حال آنکه در بعضی باب های دیگر هر حکایت که آمده، خیال پردازی نام و تمام وقصه صرف است و از هرگونه نتیجه اخلاقی و اجتماعی خالی است اما نند اغلب قصه های باب نهم (جماعتی که با حیوان خطرناک رو برو شدند و نجات یافتند).

ما در فرج بعد از زشت این قصه را از گفته ابراهیم خواص صوفی نام آوریم که می کند و می گوید که کوشش مختصر چاشنی اخلاقی یا دینی در باره رعایت نذرعهدی که با خدا کرده اند بدان بزند.

گفتار بگنجد از زبان هر دوراوی نقل می کنیم، فقط چون نشرفرج بعد از زشت در بعضی موارد را از لغت های دشواری سخن پردازی های فاضلانه است، جای جای داستان وی را خلاصه، با نقل به معنی می کنیم: ابراهیم خواص، که از خواص اهل تصوف... بود حکایت کند که وقتی با جمعی از صوفیان در کشتی بودیم، آن کشتی از تلاطم امواج دریا شکسته شد و گروهی از ما بر تختگاه یا راه های کشتی به ساحل افتادیم اما در جایی که ساحل آب های وسکونت مردم در آن نبود و نام آن را نداشتیم و چند روزی در آن جا ماندیم و خوردنی بدان اندازه که ما به زنده ماندن ما نشود نیافتیم و به هلاک خود بقیه نماندیم. با یکدیگر گفتیم: بیا بیدتا هریک از راه خلاص نذری کنیم، یا به ترک گناهی بینها ن که فقط خدای از آن آگاه است یا پروردگارا عهد کنیم، یا شکر که به برکت خلوص نیت ما، خلاص روی نمایم.

یکی گفت برای برآمدن این مراد همه عمر روزها دارم. دیگری گفت هر روز از سر نیاز چندین رکعت نماز بگیرم. دیگری گفت چندین حج بیا ده راه آما ده شوم، هر یکی به ترک لذتی یا به جای آوردن عبادتی نذری می کردند تا نوبت من رسید. من خاموش بودم، گفتند تو نیز سخنی بگویی. خواستم که نذری کنم، بی قصد بر زبان من برفت که نذر کردم که گوشت فیل نخورم! گفتند در چنین ورطه هولناکی که ما افتادیم چه وقت مزاج و استهزا است؟ گفتیم به خدای که من این سخن به هزل (= شوخی) نگفتم، اما تا شما این سخنان می گفتید من با خود در محاسن بودم، جمله عبادات و تمام ملذات را به نفس خود عرضه داشتم. به ترک هیچ لذت و اجرای هیچ طاعت موافقت نکردم و این کلمه بی قصدی در دل من آمد و بی نیتی بر زبان برفت و خدای را در اجرای این کلمه بر زبان حکمتی تواندید.

آن گاه گفتند مصلحت آن است که در این جزیره بپراکنده شویم و غذایی طلب کنیم و شرط کردند هر کد که چیزی یا فتنه دیگران را نصیب دهند و آن درخت را که زیر آن نشسته بودیم و عده گاه ساختند، چون در آن جزیره گشتند

بچه پیل خردی رفتند و برآ میدیدند و حیات خویش او را ذبح کردند و پوست کشیدند و کباب کردند. سپس همگان را به خوردن آن خواندند و از من نیز خواستند که با ایشان مواظقت کنم. گفتیم دیدم که همین لحظه این نذری بر زبان من رفته است و برای خدا ترک این لذت کرده ام. ممکن نیست از نذری که کرده ام بازگردم اگر چه هلاک شوم و ممکن است که حکمت خدای در را نشان این کلمه بر زبان من هلاک من بوده است و من برای بقای تن شکرستن عهدی را که با خدای کرده ام روا ندارم.

ایشان چون از خوردن فارغ شدند به زیر درختی رفتند و چون چند لحظه از بگذشت فیل غرآن آمد چنان که گاه از نعره او بیم آن بود که کوه و دریا بلرزد، از خوف لرزه بر اعصاب آن جماعت افتاد و مرگ را به چشم دیدند و چون هیچ پناهگاهی نبود، نفس تسلیم کردند و کلمه شهادت بر زبان راندند و به استغفار و توبه مشغول شدند و چون پیل به سرایشان آمد از ترس همه به روی درافتادند. فیل یک یک را از سر تا پای می بوید و چون بوی بچه خویش می شنید به زیر پای مالیده می کرد و به سر دیگری می رفت تا آن گاه که از همه فارغ شد، روی به من آورد و من در آشنای آن حال نشسته بودم و آن حالت مشاهده می کردم و کلمه شهادت بر زبان می راندم. چون فیل قصد من کرد از ترس به روی در افتادم و بیم بود که جان از تن بیرون رود و فیل مرا چون دیگران بوید، الا آن که چند نوبت تکرار کرد که به دیگران تکرار کرده بود. بعد خرم بزم پیچید و مرا برداشت. گمان کردم که مرا به نوعی دیگر هلاک خواهد کرد. مرا بر پشت خود نهاد. من بر پشت او راست بنشستم چنان که خود را نگاه تو انستم داشت. پس او به تعجیل تمام روان شد، گاه می دوید و گاه به شتاب می رفت و من بر تن خیره هلاک حمد بسیاری تعالی می گزاردم و از سرعت راه رفتن او دردی شدید و رنج عظیم به اعصاب من می رسید تا آن گاه که به صبح طلوع کرد و روز روشن شد. مرا بر زمین نهاد و دو بازگشت. من آن سلامت با و رنج داشتم تا پیل از چشمم تاب شد. پس به سجده افتادم و خدای را سپاس می گفتم تا آفتاب گرم شد، سر بر آوردم، خوردا بر شاه را می بزرگ دیدم، چون مقدار یک دو فرسنگ بر فتم به شهری رسیدم و حال خود را هسل شهری گفتم. تعجب نمودند و گفتند از آن موضع تا این جا چندین روز راه است، و مدتی با ایشان بودم، پس به سلامت به وطن خود باز گشتم.

این داستان است که درون ما به آن شرح حادثه های شگفت است و هیچ نتیجه ای اعم از اخلاقی یا اجتماعی (جز وفا کردن به نذری که برای خدا کرده اند) بر آن مترتب نیست، ظاهراً این داستان در همان روزگاری نوشته شده که مولانا مشغول به نظم آوردن مثنوی بوده است و بی شک اصلی قدیم تر از این قصه وجود داشته (ابراهیم خواص در قرن سوم هجری / نهم و دهم میلادی می زیسته) است.

وقتی مولانا می خواهد همین قصه را (در آغاز دفتر سوم از مثنوی شریف) به نظم آورد، از تمام آن عناصر جزای داستان که به کار مقصد اصلی وی نمی آمده است چشم می پوشد و حتی از روی داستان در همان این سرگذشت عجیب که خود عارفی نامور بوده است یاد نمی کند. (شاید هم درآمده خودی قصه به همین صورت بوده که انتقال کرده است و بعدها آن را به ابراهیم خواص که داستان سفرهای متعدد وی شهرتی داشته، نسبت داده اند.) در روا است

مولانا نه تنها اسمی از ابراهیم خواص نیست بلکه سفر دریا و شکسته شدن کشتی و به کرانه افتادن بعضی مسافران بر تخته پاره ها و نداشتن نام محل به کناری نهاده شده است، قصه صاف و ساده، بدین ترتیب آغاز می شود که داستان در هندوستان به گروهی از مسافران گرسنه و برهنه برخورد که از راه دور می رسیدند:

آن شنیدی تو که در هندوستان دیدد انانی گروهی دوستان گرسنه مانده، شده بی برگ و عور می رسیدند از سفر راه دور مهردا ناپیش جوشید و دو بگفت

خوش سلامی شان و چون گلبن شگفت گفت دانم که تزجوع (= گرسنگی) و زخل (= خلوت بودن) جمع، مدرجتان زمین کربلا *** پیل هست این سو که اکنون می روید

پیل بچکان اند اندر راهتان می رسیدند از سفر راه دور بس ضعیف اند و لطیف و بس سمن (= جاق، فریه) لیک ما در هست طالب در کمین

از پی فرزند صد فرسنگ راه او بگردد در کتب (= ناله) و آه آه آنش و دود آید از خرطوم او

الحذر زان کودک مرحوم او غیر از آنچه در باره فرگذاشتن ابراهیم خواص و داستان سفر دریا و شکستن کشتی گفتیم، مولانا عنصری اساسی را در داستان خود آورده است که در روایت پیشین دیده نمی شود: در آن روایت هر کس نذری می کند و بی هیچ قصدی نخوردن گوشت فیل که امری بسیار غیر عادی است بر زبان ابراهیم خواص جاری می شود و این نذری را او چندان عجیب می نماید که دیگران گمان می کنند قصد مزاج و مسخرگی دارد. بنا بر این هیچ کس به ساحل رسیدگان را از خوردن گوشت پیل بر حذر نداشتند و هشدار بی بدیشان ندادند. از این رو اگر ایشان پس از روزها گرسنگی خوردن بر بچه فیل دست یا بند او را بکشند و بخورند، اگر چه این کار در حال عادی در شرایط ممنوع است *** اما از آن چندان شگفت نیست، اما در روایت مولانا مردی دانا از راه می رسد و از راه مهری که داده دانش او است این غریبان بی خبر را از خوردن گوشت بچه فیل بر حذر می دارد.

در این جا مولانا دنبال داستان را را می کند و به بیان مقاصد خود می پردازد و گوید آسیا و اولیا تیز به منزل است اطفال حق اند:

اولیا اطفال حقند ای پسر غایبی و حاضری بس ناخبر... از برای امتحان خواری و پختیم لیک اندر سزیم یا رونسیدیم

بست دار جمله عصمت های من گویا هستند خدا جزای من... ورنه کی کردی به یک نفرین بد نوح شرق و غرب را غرقاب خود

بفرکندی یک دعای لوط را در جمله شهرستانش را بی مراد... مولانا این گفتگو را ادامه می دهد و با زیر سرقه اصلی می رود و از زبان مردی صاف گوید:

هردهان راییل بوی می کند گرد معده، هر شربری تند تا کجا یاد کباب پور خویش تا نما یادتقام و زور خویش

گوشت های بندگان حق خوری؟ غیبت ایشان کنی، کی فربری ها ن که بیویای دهانتان خالق است کی بردان غیر آن کوسا دق است...

گفت ناصح بشنوید این بند من تادل و جانجان نگرود محتس با گیاه و برگ ها قانع شوید در شکار پیل بچه کم رویید...

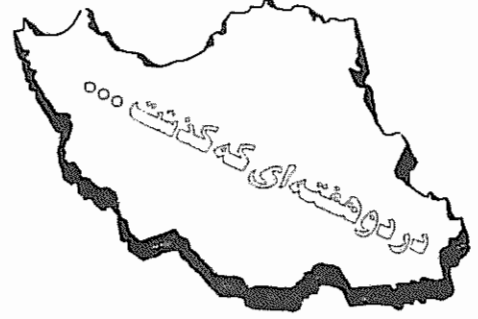
من به تبلیغ رسالت آمدم تا رها نم مر شما را از ندم (= شیمانی) همین مبادا که طمع رهتان زبند طغ برک از بیخ هاتان بر کند

این بگفت و خیر بادی کرد و رفت کشت قحط و جوعشان در راه زفت (= شدید) ناگهان دیدند سوی جاده ای

یور پیل، فربهی، نوزاده ای اندر افتادند چون گرگان مست پاک خوردندش، فرو شدند دست آن یکی همزه نخورد و بند داد که حدیث آن فقیر بود یسار

از کبابش مانع آمد آن سخن بخت تو بخشد تو را عقل کهن پس بیفتادند و خفتند آن همه وان گرسنه چون شبان اندر رنه دید پیل، سهمنای می رسید اولاد مسوی حارس (= نگهبان) دوید بوی می کرد آن دهانش راسه بار

هیچ بویی زونیا مد ناگوار



دوشنبه ۲۱ شهریور

رودولف کوردس، گروهگانی که نمانده است...
هنگام از سوی ربا بندگانش در حومه...

جلسه شورای اسلامی به سه تن از وزیران...
کا بهینه میرحسین موسوی را...

سازمان ملل، پس از دیداری بیست و...
دقیقه‌ای با وزیران خارجه جمهوری...

علی اکبر ولایتی وزیر خارجه جمهوری...
اسلامی نیز در زون اعلام کرد که...

سازمان ملل با حضور دبیرکل سازمان...
از سوی دیگر هیئت عراقی با انتشار...

به گزارشی که رشتا سان هلندی، آفریقای...
جنوبی قسمت اعظم نفت مورد نیاز خود را...

جمهوری اسلامی یکی از مضاف کنندگان...
جنوبی است.

هیئت های جمهوری اسلامی و عراق زونرا...
ترک گفتند و به کشورهای خود بازگشتند.

نیویورک ترک کرده بود، گزارش کار خود...
را به دبیرکل سازمان ملل تسلیم کرد.

پنجشنبه ۲۴ شهریور
پارلمان اروپا طی قطعنامه ای ضمن...

همزمان با دیدار ریچارد مورفی معاون...
وزیر خارجه آمریکا از دمشق، گروه...

سید علی خامنه ای در مراسم سالروز...
بیست و سه سالگی جمهوری اسلامی...

دولت عراق دیروز رسماً به دبیرکل...
سازمان ملل متحد اطلاع داد که...

است.
شنبه ۲۶ شهریور

خمینی در پیای می که به مناسبت...
فرماندها ن سپاه پاسداران فرستاد،...

طریق عزیز وزیر امور خارجه عراق اعلام...
کرد که عراق کلیه مقررات حقوق...

حجت الاسلام محمد خاتمی وزیر فرهنگ...
و ارشاد اسلامی اعلام کرد که تلفات ایران...

به گزارش رادیو تهران محمدحسین...
شهریاری را عموماً صراحتی در سخن...

دوشنبه ۲۸ شهریور
به گزارش خبرگزاری فرانسه، فرماندهان...

پس از دو هفته بحران شدید در کابینه...
موسوی، مجلس شورای اسلامی دیروز...

بوی کبروی حرس و بوی آژ...
در سخن گفتن بیاید چون پیاز...

پاسداران، عیسی کلانتری وزیر کشاورزی،...
بیژن نامداری زنگنه وزیر نیرو، محمدعلی...

همچنان بی وزیر باقی ماند.
شکرت هوایی بریتیش ایرویز اعلام کرد...

کند. به همین دلیل ما باید آماده و مهیا...
باشیم.

طریق عزیز وزیر امور خارجه عراق اعلام...
کرد که عراق کلیه مقررات حقوق...

ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ روی امواج کوتاه...
به وقت تهران: روی امواج کوتاه...

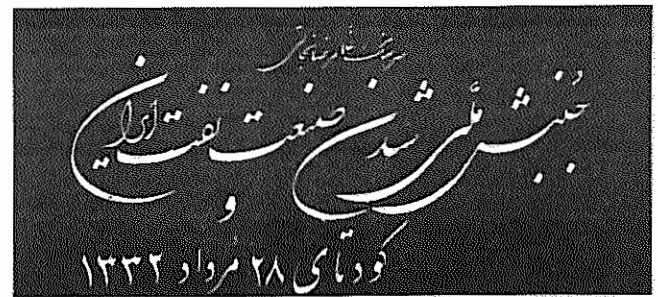
شهریاری را عموماً صراحتی در سخن...
سالیگی در یکی از بیما رستاهای تهران...

تصحیح و پژوهش
در شماره گذشته، قیام ایران در صفحه...
نامه‌ها و نظرها نامه آقای برویسنوئی...

(جانشینی) مولای متقیان نیز بر آن افزوده اند...
است آن سه کلمه: اشهد ان لا اله الا الله - اشهد ان محمدا...

چنان که ملاحظه می شود علاوه بر حذف مقدمات آغاز داستان...
در متن قصه نیز سخن را بسیار کوتاه کرده و به شرح جزئیات...

کین خواهی پیل - یک داستان از زبان دوراوی
چند باری گردا و گشتت و بررفت...
مرو را نازد آن شه پیل زنت...



کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مسئولیت ستاد ارتش

برخورد با سرهنگ ممتاز تسلیم شد، در کودتای ۲۸ مرداد نیز، کودتاچیان امید به همکاری واحدهای نظامی پا دگان تهران ندا شدند...

نداردند. من جواب دادم که شاه، دکتر مصدق، دولت و ارتش یکی و همه در خدمت ایران هستند و شما ما موریتان نزد کشور ایران است و تغییری در ما موریتان داده نشده است...

۳ - روز ۲۸ مرداد من تا ساعت ۱۷ در ستاد دپشت میزدم بودم. در آن ساعت تعدادی از افسران آمدند و مرا به زور (برای حفظ جانم) از ستاد خارج کردند و با جیبی با سرتیپ همت پهلوان (که از غمزه های شاه است و ملی است) منزل اورفتم و فوراً "وقتی اطلاع دادند..."

اینک حادثه ۲۸ مرداد و چگونگی همراه شدن واحد های نظامی را با کودتاچیان دنبال می کنیم. همزمان با اشغال خیابانهای تهران به وسیله آشوبگران و شدت یافتن تظاهرات به طرفداران از شاه، به دستور رئیس ستاد ارتش یک ستون ضربت از پا دگان عشرت آباد به فرماندهی سرتیپ عطاء الله کیا نی معاون ستاد ارتش ما مورقلع واقع آشوبگران گردید و سرتیپ محمد فتری که در همان روز به است شهر با نی کل کشور منصوب شده بود و یک حکم ریاست شهربانی نیز از طرف...

سرتیپ ریا نی با وجود حسن شهرت و خوشنامی در ارتش، فاقد خصوصیات لازم برای احراز مقام ریاست ستاد ارتش بود و در چنان دوران حساس و بحرانی، توانائی اداره امور ارتش را نداشت. سرتیپ ریا نی که با وجود کتبی مصدق در راه سوی وزارت دفاع ملی، از اختیارات وسیعی برخوردار بود، در انتخاب همکارانش در ستاد ارتش، همچنین در انتخاب فرماندهان واحدهای نظامی و دقت مطالعه کافی بعمل نیاورده بود. او نیز مانند کتبی مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد، نسبت به چند تن از مقامات ارتش که مضمون به ارتباط با کودتاچیان بودند، همچنان خوشبین بود و با وجود اثبات ارتباط و همکاری سرهنگ اخوی و سرهنگ قرنی با توطئه چیان، مانع از بازداشت آنها گردید (۲). مخالفان و دشمنان سرتیپ ریا نی نسبت های ناروائی به او داده اند و ریا نی را به خیانت و ارتباط با شاه و همدستی با کودتاچیان متهم کرده اند ولی هیچ نوع مدرک و ادبلی قانع کننده ای برای اثبات ادعای خود را نداشته اند، مانع از تحقیقات وسیعی که در این مورد بعمل آورده ایم موردی دال بر ارتباط و همدستی آخرین رئیس ستاد دولت مصدق با کودتاچیان ندیده ایم. هر چند در جایگاه ما، شایعه سازی، دروغ پردازی و متهم کردن دیگران، امری رایج و عادی است، ولی متهم کردن وطن دوستان و خدمتگزاران این آب و خاک و قبولانیدن آن به جا مع و تاریخ کار آسانی نیست. از سوی دیگر، حساب نتوانی، قصور و اشتباه در کار و وظیفه، از خط و خطا و خیانت جدا است. همانطور که گفتیم، توانائی اداره و رهبری ارتش را در آن دوران حساس و تاریخی نداشتیم. همچنین در جایگاه ما که دکتر مصدق در دادگاه منظم ضعف نشان داد و نیز بر خورد او، با مصدق در دادگاه، خوشایند نبود، از این موازین که بگذریم، ایراد دیگری به سرتیپ ریا نی وارد نیست. با اعتراف به ریا نی با دیدش از کودتای مرداد ما، با اعتراف به کم تجربگی نظامی و فرماندهی از کارکنان رهبری می کرد و در راه سرتیپ ریا نی ستاد ارتش، یک فرمانده مجرب، کار دان و قدرتمند قرار می گرفت، ما برای اینکه یک جا نباشیم قضاوت نکرده باشیم، اظهارات سرتیپ ریا نی را با وجود ایرادهای اصولی که به آن وارد است عیناً "در زیر نقل می کنیم...

درستیان ملی ما، در سالهای نخستین فروریختگی رژیم پهلوی، ملاحظه عظمت بلائی که بر کشور ما نازل شده بود و مخصوصاً توجه به برنا ما اولی و رژیم ملایان، مبنی بر مصلحتی کردن و حتی انحلال ارتش، از بحث و انتقاد در برابر فغانی که در گذشته بر ارتش ما حاکم بود و زجر آنرا، بیسی از همه، خود آنها متحمل شده بودند برهیز میگردیدند و در واقع اکثریتی، بارگناه و مسئولیت عده معدودی را بر سرانه های معصوم خود می کشیدند و مردمی زندگانی به مروریه این واقعیت رسیده اند که ادا ما این سکوت و بی وفایی در ایستگ مصلحتی با آن معدودا میرانی که در حرحه ها و مقامات عالییه خود را با ادا می نمودند، با مشکل روبرو میسازد...

سرتیپ ریا نی با وجود حسن شهرت و خوشنامی در ارتش، فاقد خصوصیات لازم برای احراز مقام ریاست ستاد ارتش بود و در چنان دوران حساس و بحرانی، توانائی اداره امور ارتش را نداشت. سرتیپ ریا نی که با وجود کتبی مصدق در راه سوی وزارت دفاع ملی، از اختیارات وسیعی برخوردار بود، در انتخاب همکارانش در ستاد ارتش، همچنین در انتخاب فرماندهان واحدهای نظامی و دقت مطالعه کافی بعمل نیاورده بود. او نیز مانند کتبی مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد، نسبت به چند تن از مقامات ارتش که مضمون به ارتباط با کودتاچیان بودند، همچنان خوشبین بود و با وجود اثبات ارتباط و همکاری سرهنگ اخوی و سرهنگ قرنی با توطئه چیان، مانع از بازداشت آنها گردید (۲).

مخالفان و دشمنان سرتیپ ریا نی نسبت های ناروائی به او داده اند و ریا نی را به خیانت و ارتباط با شاه و همدستی با کودتاچیان متهم کرده اند ولی هیچ نوع مدرک و ادبلی قانع کننده ای برای اثبات ادعای خود را نداشته اند، مانع از تحقیقات وسیعی که در این مورد بعمل آورده ایم موردی دال بر ارتباط و همدستی آخرین رئیس ستاد دولت مصدق با کودتاچیان ندیده ایم. هر چند در جایگاه ما، شایعه سازی، دروغ پردازی و متهم کردن دیگران، امری رایج و عادی است، ولی متهم کردن وطن دوستان و خدمتگزاران این آب و خاک و قبولانیدن آن به جا مع و تاریخ کار آسانی نیست. از سوی دیگر، حساب نتوانی، قصور و اشتباه در کار و وظیفه، از خط و خطا و خیانت جدا است. همانطور که گفتیم، توانائی اداره و رهبری ارتش را در آن دوران حساس و تاریخی نداشتیم. همچنین در جایگاه ما که دکتر مصدق در دادگاه منظم ضعف نشان داد و نیز بر خورد او، با مصدق در دادگاه، خوشایند نبود، از این موازین که بگذریم، ایراد دیگری به سرتیپ ریا نی وارد نیست. با اعتراف به ریا نی با دیدش از کودتای مرداد ما، با اعتراف به کم تجربگی نظامی و فرماندهی از کارکنان رهبری می کرد و در راه سرتیپ ریا نی ستاد ارتش، یک فرمانده مجرب، کار دان و قدرتمند قرار می گرفت، ما برای اینکه یک جا نباشیم قضاوت نکرده باشیم، اظهارات سرتیپ ریا نی را با وجود ایرادهای اصولی که به آن وارد است عیناً "در زیر نقل می کنیم...

آرایش نیروهای کودتا

رخه در ارتش

رخه در ارتش و کشاندن نظامیان در صف کودتاچیان، مهمترین عامل اجرائی طرح کودتا بود. کمیت روزولت و شاه مخلوع کوشیده اند تا بنظروا نمودن که به استثنای سرتیپ ریا نی و گروهی از افسران طرفدار نهضت ملی، اکثریت کادر ارتش ایران و نیروهای انتظامی به شاه وفادار بوده اند. این ادعا، مانع از کثرت گفته های آنها نادرست و بی پایه است و بدین منظور عنوان شده است که کودتاچیان جنبش و حرکت ملی قلمداد کنند. اگر اکثریت کادر افسری ارتش از شاه پشتیبانی می کرد، فرمانده کل قوا، برای عزل نخست وزیر سید مهران مصلحی نمی کرد و برای ابلاغ آن، فرمانده گارد سلطنتی خود را با توپ و زره پوش، آن هم در نیمه شب به خانه دکتر مصدق نمی فرستاد و چنان شتابی به بغداد نمی گرفت. اگر ارتش و نیروهای انتظامی به شاه وفادار بودند، برای براندازی دولت مصدق نیازی به مداخله سازمان نهایی جاسوسی انگلیسی و آمریکائی و میلیونها دلار هزینه نبود. شاه از ماها پیش از کودتا در مصدق را از سر راه خود بردارد. توطئه های ۳۰ تیر و ۱۳۳۱ اسفند ۱۳۳۱ و دزدیدن سرتیپ افشار رطوس رئیس شهربانی، بدین منظور بود. حقیقت این است که به استثنای گروهی از تیمساران و افسران ارشد بازنشسته و وابسته به دربار و همچنین افسران پاکسازی شده که پس از زاده شدن از صفوف ارتش، عامل اجرای توطئه های فذملی شده بودند و پیروزی نهضت مردم ایران را به زیان خود می دانستند، اکثریت قریب به اتفاق کادر افسری و درجه داری، بخصوص افسران جوان، هواداران نهضت ملی بودند. در نیروی هوایی، بیشتر از هشتاد درصد افسران و درجه داران از دولت مصدق پشتیبانی می کردند. برای اثبات این ادعا، کافی است یادآور شویم که افسران جناح وابسته به دربار در نیروی هوایی (۳) که اغلب شاغل پست های ستادی و فرماندهی بودند، با همه کوششی که در روزهای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بعمل آوردند نتوانستند حتی یک نفر خلبان را برای پرواز و سرکوب کردن مردم آماده کنند. بی دلیل نبود که پس از استقرار رژیم کودتا، ده ها تن از افسران و درجه داران نیروی هوایی که در میان آنها خلبانان و ورزیده جوان و وجود داشت به گناه طرفداران نهضت مردم ایران بازداشت شدند و به نقاط دور دست تبعید گردیدند. گروهی نیز به ادارات ارتش و ستادها انتقال یافتند و با دستگیری جوانی بازنشسته شدند. در مرداد ماه ۱۳۳۲ در تهران، پنج تپ رزمی وجود داشت و صد ها تن افسر و درجه دار در پایگاه های تهران حضور داشتند، ولی کودتاچیان با همه کوششی که بعمل آوردند، نتوانستند حتی یکی از یکان های رزمی را با خود همراه کنند. در شب ۲۵ مرداد نیز، سرهنگ نعمت الله نصیری، با وجود تعداد کثرت قبلی، با سه کابین میون سرباز و چند تن افسر و درجه دار گارد سلطنتی، به بیانه ابلاغ فرمان شاه، در مصدق دستگیری نخست وزیر بود که در اولین...

... راجع به اطلاعاتی که خواسته بودید یا بدعرض کنم با وجود اینکه جزئیات و وقایع ۲۴ تا ۲۸ مرداد را من از روی یادداشت های روزانه ستادم (یگانم مدرکی که با خود بدارم) به تفصیل نوشته ام، ولی هنوز موقع افشای کامل آنها نرسیده است. به ودلیل، یکی اینکه به عقیده من، هر دسته ای که شکست بخورد، فرد فرداً فراموشی هر کدام، من نسیتی مقصود و عموماً (بخصوص با روحیه ای که ما ایرانی ها داریم) هر یک تقصیر را بگردن دیگری می اندازد.

شخصیت دکتر مصدق هنوز برای ملت مسالارزش دارد و با زهم سالهای دراز با بد میلیون ارزش آورا هر روز بالا میرند، شاید ذکر بعضی اتفاقات صحیح نباشد، چون با یاداعان داشت که هر سیاه ستمداری ممکن است اشتباه کند یا اعمال او به نظر اشتباه بیاید. پس لازم است سالها بگذرد تا بتوان عادلانه قضاوت کرد. چنانکه امروز اعمال ژول سزار، یا ناپلئون را، با ذکر جزئیات می توان بیان کرد و از بزرگی آنها چیزی گاسنه نمی شود. اما راجع به خود من: چون بعد از زندانی شدن، همه حتی افرادی که به منی مراد هدف قرار دادند، چند تکته را برای اطلاعاتن ذکر می کنم.

۱ - وقتی در ستاد بودم، خیلی از اعمال هیئت دولت و نظریات خود دکتر مصدق را منطبق با وضع سیاسی دنیا نمی دیدم، ولی همواره فکرمی کردم که تا خدای کشتی دکتر مصدق است و با دید چشم بسته به او اعتماد کرد. اما با راه به سر لشکر مهنا که معاون وزارت جنگ بود و زنده است می گفتم که از پشت میز ستاد به زندان خواهیم رفت. معتقد بودم که با یدما ندوستورات مصدق را اجرا کرد.

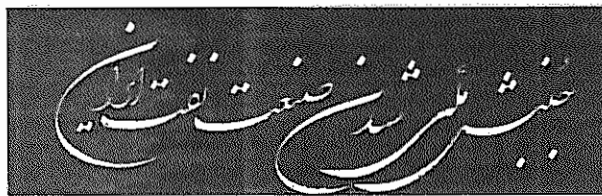
۲ - روز ۲۵ مرداد که شاه فرار کرد، ژنرال مک کلور، که رئیس مستشاری بود آمدن من و از قول سفیرشان گفت که سفیر و نماینده آمریکا نزد دربار، یعنی شخص شاه هستند و لااگاه شاه رفته است، آنها سمتی نزد مصدق

حمله به خانه نخست وزیر

از ساعت دو نیم بعد از ظهر، حمله اولین دسته تا نکها، که بدنبال آنها مزدوران، غارتگران و هزاران تن مردم بی خبر در حرکت بودند، به خانه نخست وزیر آغاز گردید. طولی نکشید که خیابانهای اطراف اما متگا ده کتر مصدق تبدیل به صحنه نبرد خونینی بین مدافعین خانه ۱۵۹ و مهاجمین گردید. سرهنگ عزت الله منتا ز، فرمانده مدافعین قرارگاه نخست وزیر ما برای بعد از ظهر ۲۸ مرداد را بدین شرح نقل کرده است:

... روز ۲۸ مرداد از ساعت نه صبح، ناآرامی از ناحیه با زا رو جنوب تهران شروع شد و بتدریج به قسمت های مرکز شهر سرایت کرد. ستاد ارتش و فرمانداری نظامی جهت مقابله با آشوبگران، اقداماتی بعمل آورده بودند و ستونی بفرماندهی سرتیپ کیا نی معاون ستاد ارتش از عشرت آباد، برای سرکوبی آشوب طلبان و کودتاچیان حرکت کرده بود... ما نیز ما موریت حفاظت نخست وزیر را بعهده داشتیم و عده ای از اعضای دولت و یاران مرحوم مصدق در آنجا بودند.

ما در اطراف خیابانهای اصلی منتهی به خانه ۱۵۹ نیروی کافی گماشته بودیم، که به وسیله واحدهای زرهی تقویت می شد و هر لحظه منتظر حمله تظاهرات گردان بودیم. در ساعت دو و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر، افراد مسلح گرد شا هنشاهی از گنا بی طرف منزل مرحوم دکتر مصدق تیراندازی را آغاز کردند. تا نکها می هم که برای برقراری امنیت به شهر آمده بودند و به دست نظر هر کتنگدان افتاده بود، بسراغ ما آمدند. از ساعت چهار بعد از ظهر یک جنگ خانگی تمام عیار، در خیابانهای اطراف خانه ما رخ داد. مرحوم دکتر مصدق، برپا شده بود، مهاجمین با حملات



شدید، قصد نفوذ به داخل منزل مرحوم دکتر مصدق را داشتند، تا او و پسرانش را که در آنجا اجتماع کرده بودند، از بین ببرند، ولی افسران، درجه داران و سربازان تحت فرماندهی من با از خودگذشتگی و فداکاری جنگیدند و همین مقاومت دلیرانه تواءم با ایمنی و علاقه موجب شد که دکتر مصدق و هیئت دولت و چند تن از یاران او از قسمت شمال شرقی عمارت خارج شده و به منزلی در همان حوالی بروند و آسیبی به آنها نرسد. ناگفته نماند که از اینک مرحوم دکتر مصدق و سایر آقایان خانه را ترک کنند. مرتباً خبرهای ناگوار از شهر می رسید و آن مرحوم در جریان لحظه به لحظه وقایع بودند، من نیز مرتباً با ایشان در تماس بودم ولی آنطور که معلوم بود، ایشان نمی خواستند تا طاق را ترک کنند و عقیده داشتند که بمانند و هما نجا شهید شوند...

تا ساعت ۸ شب باز هم تیراندازی ادامه داشت، این تیراندازی ها، از سوی ما، به صورت "مانور" صورت می گرفت تا سربازان مدافع را از معرکه دور کنیم. پس از اطمینان به خروج مرحوم دکتر مصدق، مهاجمین که با چهار تانک ما را محاصره کرده بودند و به شدت تیراندازی می کردند، به خانه آن مرحوم ریختند و حتی گاشی های گرمیت روزولت، کارگردان کودتا، تعداد تلفات مهاجمین را ۳۰۰ تن کشته ذکر کرده است (۴) از مدافعان خانه نخست وزیر، دوتن از افسران، (سروان بهرامی و ستوان شجاعیان) مجروح شدند. چند تن درجه دار و سرباز نیز جراحت برداشتند. ناگفته نماند که گذشته از افراد تیپ دوم کوهستان، یک دسته سرباز از طرف واحد دژبان، به فرماندهی سروان فشارکی و سروان داوری به ما مورحفاظت و نگهداری خانه نخست وزیر بودند که در شب ۲۵ و ۲۸ مرداد، تحت فرماندهی سرهنگ ممتاز در دفاع از خانه نخست وزیر و نبرد با کودتاچیان جانفشانی کردند.

فرمانده مدافعان خانه دکتر مصدق مهمترین عامل پیروزی کودتاچیان را عدم صلاحیت فرمانده ستون ضربت می داندمی گوید:

"... اگر پیش از همه گیر شدن آشوب در شهر یک نفر افسر "بزن" و قاطع را به فرماندهی ستون تعیین می کردند و ما موریت او را خیلی روشن و روشن مشخص می نمودند، چون افسران خانه هم قبلاً دستگیر شده بودند، به احتمال نود درصد، کودتا ۲۸ مرداد دنیز شکست می خورد. ولی متأسفانه فرمانده ستون، یعنی تیمسار سرتیپ کیانی، که در عین حال آدم خوبی است، "این کار" نبود، وقتی ستون ضربت که از یک گردان پیاده و یک گروهان تانک شرمین تشکیل شده بود، از یادگان عشرت آباد و قوربیه طرف شهر سرازیر شد، به جای سرکوبی آشوبگران در مقابل احساسات و شعارهای گرم آنها، عیاناً اختیار و صلاحیت فرماندهی را از دست داد و بساط "ماج و بوسه" به راه افتاد. آنها هم تانک ها را به کمک افسران پاکسازی شده متصرف شدند و با تهدید رانندگان، به وسیله افسران مزبور، به طرف مرکز رادیو خانه مرحوم دکتر مصدق برآه افتادند."

سرتیپ ممتاز زبانه به نقش تعیین کننده فرماندهان تیپ ۱ کوهستانی و تیپ ۲ زرهی، در روز ۲۸ مرداد، چنین می گوید:

"متأسفانه پس از شکست این ستون ضربت به تدریج شهر از کنترل دولت و ما مورین انتظامی خارج شد، من نیز در محاصره بودم و یگان های احتیاط خود را مصرف کرده بودم... اگر در آن موقع فرمانده تیپ ۱ کوهستانی به فرماندهی سرهنگ علی پارسا و فرمانده تیپ ۲ زرهی به فرماندهی سرهنگ شاهرخ، که یگانهای دست نخورده داشتند، مرعوب نمی شدند و با خیانت نمی کردند می توانستند کمک های ذیقیمی در حفظ دولت بنمایند، و از سقوط آن جلوگیری کنند ولی متأسفانه تانک نخوردند و خود آگاه ها یا ناخود آگاه به میهن عزیز خیانت کردند... پس از اینکه از زندان مرخص شدم، سرهنگ شاهرخ

(فرمانده تیپ ۲ زرهی) ابراری که از من می گرفت این بود که بپیوید و بیش از اندازه مقاومت کردم، و برای تبرئه خودش می گفت "آن روز دستور دادم سیم تلفن پادگان" جی" را قطع کنند... سرهنگ پارسا هم پیاپی اینکاره نبود و مرعوب شده بود و پادگانها را به خیانت کرد... (۵)

سرتیپ ممتاز ضمن معرفی افسران خیانتکار (۶)، افسران و درجه داران تیپ دوم کوهستانی را که روز ۲۵ و ۲۸ مرداد ما موریت دفاع از خانه نخست وزیر را با خیانتی انجام دادند، همچنین افسران و افراد دسته دژبان را به فرماندهی سروان فشارکی و سروان داوری به، به عنوان مدافعان نهضت ملی ایران ستایش می کند. ممتاز زکانه نام همه افسران و رزمندگان خود را در آن روزهای تاریخی به یاد نداد، ستوان دوم شجاعیان را به عنوان افسری که روز ۲۸ مرداد حماسه آفرید معرفی می نماید و می گوید: در آن روز شجاعیان در حالی که زخمی شده بود، با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی به مزدوران گارد شاهنشاهی وارد ساخت.

فرمانده مدافعان خانه نخست وزیر، اقدام دلورانه سرتیپ محمود امینی، فرمانده ژاندارمری کل کشور را، در اعزام دو کامیون ژاندارم در بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد برای کمک و یاری او، به نشان خلاصی و وفاداری آن افسر دانشمند و برجسته می ستاید. ممتاز زکانه می دهد که سرگرد شاه خلیلی فرمانده گردان تانک "شرمین" در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر ۲۸ مرداد دژبان و مدافعان کازرد برای رفع سوء تفاهم، او را نزد دکتر مصدق ببرد، تا چگونگی سوء رهبری و پراکنده شدن ستون ضربت را به نخست وزیر گزارش کند.

اشغال ایستگاه فرستنده رادیو

اکنون کمی به عقب برمیگردیم و عملیات کودتاچیان را از پیش از ظهر ۲۸ مرداد در تانک می کنیم: کرمی به تیپ روزولت از زیربافت کا رها در آن روز با خرسندی یاد کرده و نوشته است:

"... برادران بوسکو، از صبح زود فعالیت خود را آغاز کردند، ابتدا حرکت از بانه را شروع شد، این محصل از جایی که من و بیبل بی صبرانه منتظر بودیم خیلی دور بود، بوسکو و هوسا حمله ایستگاه تلگراف و تله گراف های زورخانه را به دیدگرها را خود اضا فیه کرده بودند. آنها از شمال بطرف غرب پیش می رفتند... رادیو تبریز از ساعت ۸ صبح می گفت: زنده باد شاه... من و "بیبل" در راه روی متصل به دفترش، از خوشحالی می رقصدیم... رانندگان که از شمیران می آمدند، بوق زنان، شادی می کردند، اگر عکس شاه پشت شیشه اتوموبیل آنها نیا شد، باید یک اسکناس یک تومانی پشت تیغه برف پاک کن نصب کنند... محسن گفته بود که روز موعود او ولین هدف و ایستگاه رادیو است... بیبل

مرتب مشغول تلفن کردن به دوستان بود، شبیه تلفن های شنبه گذشته ولی این بار امیدوار کننده بود. زهرا خبر می دادند که همه در حرکت اند، کارها به خوبی پیشرفت می کرد.

"ساعت یازده و نیم متصدی بی سیم که در زیر زمین بود، بیام" بیدل اسمیت" را ازوا شینگتن تسلیم من کسرد. بیدل خیال کرده بود چون خبری از من نرسیده، حتماً واقع بندی روی داده است. جوابی که برای او فرستادم بدین شرح بود "بیام" ۱۸ اوت شما رسید. خوشحالم به اطلاعاتن برسانم که گسوی (اسم مستعار شاه) بزودی پیروز مندانته به تهران باز می گردد. همه اعیان تیمش را میبوسند."

در این موقع انبوه تظا هر کنندگان، که عده زیادی پلیس و سربا زهمرا آن ها بود، زکنا را قاتل متگناه

ما عبور می کردند. جلوداران آنها به خانه مصدق که پنج شش بلوک با ما فاصله داشت، رسیده بودند. صدای تیراندازی مسلسل و خمپاره بگوش می رسید... ناگهان صدای رادیو تهران قطع شد، سپس صدای غیرسراز صدای محسن، شروع به صحبت کرد، نگاه فریاد زنده باد شاه را شنیدیم و متعاقب آن مطالبی نیمه انگلیسی و نیمه فارسی گفته شد که تقریباً بود محسن آن را بخشن کنند. قسمتی از این گفته ها صحت داشت ولی بیشتر آنها دروغ بود. گوینده رادیومی گفت: او امر شاه در مورد صلح مصدق اجرا گردید، نخست وزیر جدید فضل اله زاهدی در دفتر کارش مستقر شده است، علیحضرت هما یونی در راه بازگشت به میهن هستند. (۷)

افسران شناخته شده و وابسته به دربار در نیروی هوایی عبارت بودند از: سرتیپ هدایت الله گیلان شاه، سرتیپ محمد معینی، سرتیپ با پندر، سرهنگ سعید اعزازی، سرهنگ متوجه پزوه افسر، سرگرد محمد خا تمی، سرهنگ خسرو انسی، سرهنگ خادمی، سرهنگ ششعانی، سروان برنجیان...

۱ - کاندیدای افسران ناسیونالیست برای تصدی ستاد ارتش، سرتیپ محمود امینی و سرتیپ افشار طوس بودند، ریاحی برای تصدی معاون دفاع ملی تا مزدوبیش نهاد شده بود، ولی با مدخله رهبران حزب ایران، دکتر مصدق ریاحی را بدین سمت انتخاب کرد. (نگاه کنید به خاطرات سرهنگ غلامرضا مصورحما نی - انتشارات رواق ۱۳۶۴)

- ۲ - نگاه کنید به یادداشت های سرگرد دکتر علمیه
- ۳ - خاطرات سرتیپ ممتاز، فرمانده محافظین خانه دکتر مصدق - روزنامه برخاش - ۲۸ مرداد ۱۳۵۸
- ۴ - مصاحبه با کرمیت روزولت - روزنامه لوس آنجلس تایمز - سه شنبه ۲۹ مارچ ۱۹۷۹
- ۵ - از مصاحبه کنیدی با سرتیپ عزت الله ممتاز اصل نامه در اختیار نگارنده است.
- ۶ - این افسران آنها می هستند که در فصل "بازگشای و اجرا" کنندگان کودتا "با استناد به یادداشت های دکتر علمیه معرفی شدند.
- ۷ - کرمیت روزولت، ضد کودتا (Counter Coup) مک گراوهیل، نیویورک ۱۹۷۹

زاهدی در پناهگاه «سیا»

(در شماره آینده)

کمک های برای سرمایه گذاری و تشکیل زندگی و احیاناً کسب تابعیت دارد. فصل هشتم توصیه های حقوقی و هزینه و کلاهی دادگستری و مشاوران حقوقی و کمکهای دولت در این زمینه را بررسی میکند و فصل هشتم شامل پیوست های از مقررات و مصوبات است.

کتاب بسیار ارزنده و قابل استفاده است و مطالعه آن به متقاضیان پناهندگی سیاسی از کشور آلمان فدرال توصیه میشود.

پروفسور علی یخکشی



که تحت چه شرایطی اداره امور اتباع بیگانه متقاضی پناهندگی را مکلف با خراج میکند، تشریح شده است.

در بخش سوم از جمله کمک های مالی، امکانات

کارو غیره برای پناهندگان نوشته شده است و فصل چهارم مسائل کیفی متقاضیان پناهندگی مانند ورود غیرقانونی، جعل اسناد و استفاده از آنها، ترک غیرمجاز محل اقامت و اشناختن بدون مجوز را مورد بررسی قرار میدهد. در بخش پنجم با زکشت یا مهاجرت بکشور ثالث مثلاً "کشورهای که میتوان برای مهاجرت به آنها از طریق آلمان فدرال اقدام نمود، نکاتی که متقاضی مهاجرت باید در نظر داشته باشد، هزینه سفر متقاضی بعهد چه زمانی است، هزینه مراجعت بکشور موطن بعهد چه زمانی است و غیره مورد بررسی قرار میگیرد. در فصل ششم وضعیت حقوقی پناهندگان پس از پذیرش پناهندگی مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد و پناهنده را راهنمایی میکند که پس از پناهنده شدن چه امکاناتی از نظر آموزش زبان، تحصیل، اجازه کار و اقامت، اشتغال بکار آزاد و



راهنمای پناهندگان

ترجمه شده مجموعه ایست از متون قانونی، تصویب نامه ها، آمارها، فرم های درخواست و ورش های مورد استفاده بمنظور تقاضای پناهندگی در کشور آلمان فدرال، این کتاب در هشت فصل و دو بیست صفحه بوسیله چند نفر از حقوقدانان و جامعه شناسان آلمانی که در مور پناهندگی و پناهندگان تجربه عملی و علمی دارند تهیه و چاپ شده است.

در بخش اول پناهندگی و تاریخچه آن تعریف گردیده است. در بخش دوم از جمله مراحل پناهندگی، افرادی که میتوانند پناهنده شوند، حقوق پناهندگی، مقررات ورود اتباع بیگانه به آلمان، وضع اقامت متقاضی پناهندگی در خلال رسیدگی به تقاضا و این

لایحه درخواست پناهندگی
فرم درخواست پناهندگی
فرم درخواست پناهندگی
فرم درخواست پناهندگی
SOAK, VERLAG - HANNOVER
FRANKFURT
VERLAG MORITZ DIESTERWEG GMBH
LITFADEN ZUM ANSCHLICHEN
پناهندگی در کشور آلمان فدرال
پناهندگی در کشور آلمان فدرال
پناهندگی در کشور آلمان فدرال

اختلاس و دزدی در جمهوری اسلامی در آن نهادها بی‌بالاترین حد رسیده است که در اصطلاح "نهادهای انقلابی" نام دارند. در کارخانه‌ها و شرکت‌های بزرگ صادره شده‌ای هم که اینک در زیر پوشش صنایع به اصطلاح ملی قرار گرفته‌اند، دزدی و اختلاس از جاده‌های دیگر هیچ کمتر نیست، در هر جا که پای انقلاب اسلامی بدان باز شد، فساد دزدی نیز با گسترده‌ترین ابعاد ممکن به همراه آن آمد.

گهگاه در روزنامه‌های مما دره شده رؤییم دیده می‌شود که رئیس فلان اداره یا شرکت دولتی چند میلیون تومان کلاهبرداری یا اختلاس کرده است و از کاربرکنان و خدمت دولتی محروم و به فلان قدر جریمه محکوم شده است.

لیکن در برخی موارد، فقط میزان جریمه را می‌گویند و اصل میلیتی که اختلاس شده است، خبری ندارند یا خبری نمی‌دهند. اختلاس در شرکت دولتی ساپیا، که زیر پوشش صنایع ملی قرار دارد و وزارت صنایع سنگین مسئول آن است، از همین موارد است. مدیرعامل شرکت ساپیا را به هشت سال حبس و ۱۲۰ میلیون تومان جریمه نقدی محکوم کرده‌اند.

برای ما آدم‌هایی که هرگز با چنین ارقامی، مگر در کلاس درس، سروکاری نداشته‌ایم، تصور ۱۲۰ میلیون تومان آسان نیست. فقط همین قدر بگوئیم که یک کارمند دولت، اگر حقوق بالائی به میزان ده هزار تومان در ماه بگیرد، برای رسیدن به چنین میلیتی باید هزار سال، آری هزار سال تمام، کار کند. و شگفت‌آور است که حاصل کار ۱۰۰ ساله یک کارمند بلند پایه دولت برای استیلا فقط جریمه‌ای که برای مدیرعامل یک شرکت دولتی شده تعیین کرده‌اند.

بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین که مدیرعامل شرکت ساپیا زیر نظر او کار می‌کرده است، در مجلس شورای اسلامی، هنگامی که راهی اعتقاد به وزیران کابینه میر حسین موسوی مطرح بود، از نمایندگان مجلس خواسته بود که دوباره مسأله تدارک داد الجزیره را با آمریکا ثیان در مورد گروگان‌ها پیراهن عثمان نکنند، بلکه به مسائلی بپردازند که مسئولیت او به عنوان وزیر صنایع سنگین ارتباط دارد.

چنین بود که نمایندگان در آنجا اختلاس در شرکت "ساپیا" را پیش کشیدند. مسی دانید بهزاد نبوی چه گفت؟ گفت: "در

بقیه از صفحه ۵

پایان جنگ‌های کلاسیک

به ایران و عراق بازگردیم: صدام حسین ناسیونالیست در برابر خمینی "حقیقت-مند" و مسلح به اسلام انقلابی و جهان شمول قرار گرفت. این که اولی شکست بخورد، شکست انگیز نیست، اما این که دومی ملایمت نماید، شکست انگیز تر و در عین حال بسی دلگرم‌کننده است. نکته جدید و دقیق تر این که شفافیتی که امروز

انقلابی است که طبقه بیست و عیبی و رهبران، در میان آن، به یاری یکدیگر می‌پردازند، در این جای یک محرک جدید جنگ نمودار می‌شود که ممکن است پوشش تازه محرک‌های کهن با شد و آن تغییر رژیم در زمین حریف و تبدیل آن به رژیم خودی است. آن کس که حقیقت ما را نپذیرد، اهریمن است.

ابعاد حیرت انگیز دزدی در جمهوری اسلامی

بهمن خجسته

وزیر صنایع سنگین خواست با زیرکی خود را شاگرد خوبی معرفی کند که فقط در یک مورد نمره بدی آورده است و از این راه آراء مجلسیان را بدست آورد. چنین نیز شد و از پل رأی اعتماد گذشت، و هیچکس نبود که بگوید قیاس، قیاس نادرستی بوده است، این یک شاگرد نیست که نمره‌ای بد آورده است، مدیری است که نمی‌تواند مدرسه را اداره کند و در نتیجه در آن حوادثی چون اختلاس در شرکت "ساپیا" روی می‌دهد.

دزدی و اختلاس مسأله‌ای نیست که جمهوری اسلامی را ناگهان غافلگیر کرده باشد، نزدیک دو سال پیش در هم آذر سال ۶۵، حجت الاسلام سید مصطفی محقق داماد، رئیس سازمان بازرسی کل کشور در یک کنفرانس مطبوعاتی فقط گوشه‌ای پرده‌ای را که بر فساد در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی افتاده است، کنار زد.

وی از جمله گفت که روزانه بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ شکایت از ادارات دولتی به سازمان

نا میرده می‌رسد، و افزود: "بطور اجمال عرض کنم که سوء استفاده‌ها بیشتر از کانال ادارات و درون مراکز تهیه و توزیع کالا بوده است. مثلاً: عدل‌های بزرگ پنبه که در اختیار قاچاقچیان قرار گرفته است، به هیچوجه در بازار آزاد تهیه نمی‌شود... و باز در جای دیگر تصریح می‌کنند که: "بیشترین شکایات و تخلف از مراکز تهیه و توزیع کالا، ستاد سیج اقتصادی، دادگستریها، وزارت کشور و شهرداریها... به این بازرسی می‌رسد... و سوء جریاناتی در ادارات اتفاق می‌افتد و معمولاً وقتی بازرسان وارد رسیدگی می‌شوند موفق به کشف باندهای قوی توطئه و رشاء و ارتشاء می‌گردند."

مسأله، درست در همین جاست. یعنی اختلاس و دزدی و کلاهبرداری در ابعاد حیرت انگیزی که در جمهوری اسلامی دیده می‌شود، کاریک یا دوسه نفر نیست و نمی‌تواند باشد. کارباناندهای قوی است که در همه جای جمهوری اسلامی دستی دارند و دست همه کارگزاران رژیم را به گونه‌ای در دزدی‌ها بند کرده‌اند. رژیمی که سرپای آن در فساد غوطه‌ور است، چگونه می‌تواند با فساد مبارزه کند؟

اینک با معدل کار روزان صنایع سنگین کاری نیست، ولی کدام آدمی که سرش به تنش بیرزد می‌تواند اختلاسی را که جریمه آن ۱۲۰ میلیون تومان تعیین شده است، فقط به عنوان یک نمره بد تلقی کند؟

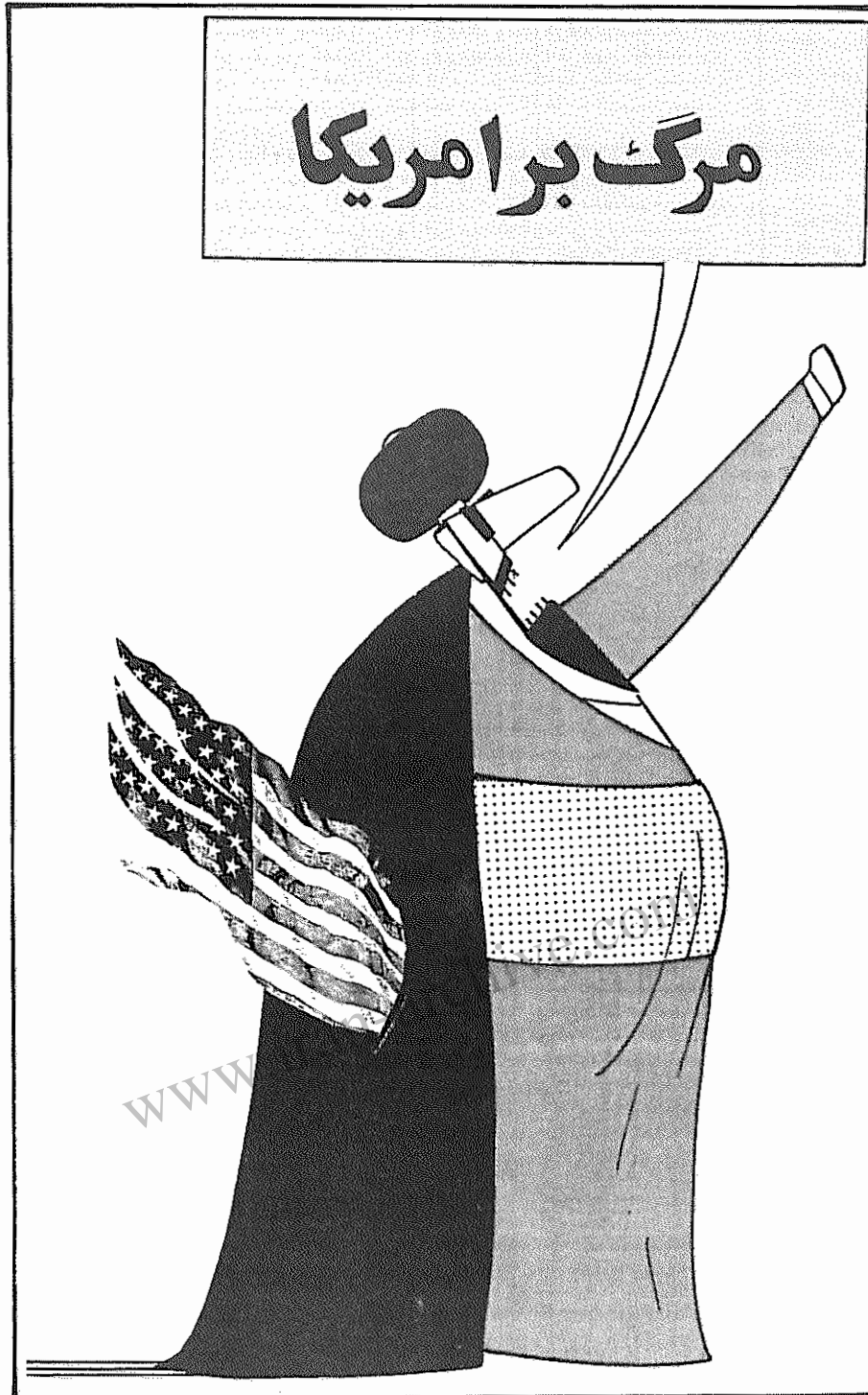
مدرسه هم که به انسان نمره قبولی یا ردی می‌دهند، به معدل نگاه می‌کنند، نه به تک تک نمره‌ها. بنا بر این نمایندگان مجلس بهتر است، به ما برای شرکت "ساپیا" به عنوان یک تک نمره بد در کارخانه‌های نگاه کنند که معدل آن خوب است. مسأله را

جها ن از آن برخوردار است، متعصبان مذهبی را به ریشخند می‌گیرد. داعیه داران پیا مبری و موعظه گران زیر فشار دولت‌های دموکراتیک، افکار عمومی جهان و شکاکیت عمومی، صدای شان را پایین می‌آورند. آرمان‌های مقدس نمی‌توانند همواره پوشش خود را حفظ کنند. این پادشاهان جدید برهنه‌اند.

رهبران جمهوری اسلامی از این پس، افراط گرایان خود را که ننگ و رسوایی نصیب خویش ساخته‌اند، مذمت می‌کنند. خود ما مباحثی خویش، جازم زهر را نوشیده است. وی طعم شهادت، عامل بسیار رکاب آمد

روحیه سر با زمسلمانرا که حدودی نمی‌شنا سد نمی‌چشد. شهادت بر چند نسوع است: شهادت دا و طلبانه، شهادت از روی اعتقاد و شهادت تحمیلی. در این میان، آستانه خوف و وحشتی وجود دارد که رهبران اسلامی، به چابکی از آن عبور کرده‌اند. خوشبختانه حتی در اسلام، انسان از مردن خسته و ملول می‌شود. این است که ما مباحثی چرخشی که شیعیان بدان خو کرده‌اند، یا دآوری می‌کنند که کسی که می‌پرسند

بقیه در صفحه ۱۱



بقیه از صفحه ۳

کاخ بلند بر ویرانه های ولایت فقیه

از واقعیت شکست رژیم در برنا مه "ایران - زداشی" روایت میکند. قبلا "از احکام امام و منشور مریدان و کباب ده کتان در اثبات کفر (ملی گرائی) و کراهت توجه به هویت ملی و نسبت هسای ایرانی ساهد آوردیم. اینک از تازه ترین "اقاضات" حجت الاسلام مانه ای، رئیس جمهوری فقیه، بعنوان منتی از خروار نمونه ای میا وریم و قیاس و نتایج منطقی آنرا به خواننده گان و امیکذاریم: آنچه ملاحظه می کنید سخن کوتا هسی از سخنرانی مفصل حجت الاسلام در مراسم افتتاح سمینار زبان فارسی (۲۵ خرداد ۱۳۴۷) است که بوسیله "مدا و سیمای جمهوری اسلامی" برگذار شده است.

(تاکیدها همه جا از ما است.)
"مدا و سیمای جمهوری اسلامی به حکم قانون اساسی و طبقه انقلابی باید بر زبان ملی را ترویج کند. بنده به عنوان یک مسئول که به حکم قانون اساسی موظف هستم زبان ملی را فرهنگ ملی را حفظ کنم - این قصه را دنبال می کنم. زبان ملی مهمترین و اصلی ترین شاخصه هویت فرهنگی یک ملت است. هر مذهب و ایدئولوژی و هر آداب و سنتی که برده است این ملت خاکم تا دور گذشت و تاریخی که این ملت داشته باشد، نظم و تلبورس زبان ملی خواهد بود. هر ملتی که زبان ملی غارینتی و غیر اصل داشته باشد نمی تواند ادعا کند که فرهنگ بومی و اصل و ریشه دار دارد. نظم هویت فرهنگی یک ملت در زبان ملی آن است. بدون تردید زبان ملی در حکم آینه است. زبان ملی ضعیف و ناقص و نارسا قادر نیست در خودش یک فرهنگ قوی و عینی را نگه دارد."

مقایسه کنید این حرفها کجا و "ملت و ملیتی که هر دو با ختی استکار و استعمار و غرب زده است کجا؟
آن فتواها که زبان عربی بحکم آنکه زبان "قرآن و خداست" باید زبان رسمی مملکت شود و به تعبیر آخوندی باید زبان اول مملکت بدل گردد، کجا و این حرفهای غریب کجا؟

"السنه زبان عربی هم یقینا زبان بر طرفینی است، لیکن بنده (خامنه ای) مطمئن نیستم که طرفیت زبان عربی به قدر طرفیت زبان فارسی با حدود در مواردی شک دارم که برخی از بعضی که در زبان فارسی است در زبان عربی حاکم است. یعنی من نمیدانم که تا حدی می شود بعضی از اسامی را در قالب عربی آورد؟"
مواظ حجت الاسلام با زهم از این مواجتر است تا آنجا که اگر در نشریات حکومتی نقل نمیشد، در انتساب آن به موجودی که تا چند سال پیش از این در اثبات کفر و ضلال "ملیت و فرهنگ ملی و هویت ملی" عربده کشیده و کلو خراشیده است، از تردید می گذشتم و به جعل مطلق رأی میدادم. توجه کنید!

"همانطور که کشور ما از لحاظ موقعیت جغرافیائی از استنای های دیباست و هم چنانکه از لحاظ برخی از خصوصیات اقلیمی نیز کشور ما حیرت آمیز دارد. یکی از خصوصیات ما داشتن این زبان است و ما چه میدانیم تا بدیکی از عوامل میل افتخارات بزرگ این ملت همس زبان باشد..."

مسلم! این سؤال در مغز هر یک از شما خوانندگان مطرح میشود که چه پیش آمده است که این کلمات طاله و کفر آلود "ملت و هویت ملی و فرهنگی" چنین بی محابا از جرگه ی منبهات جدا شده و در ردیف عبادات و یا بایه های عبادت نشسته است؟

آخوندی را که خود را شیخوار گران فتاوی امام بوده چه بوئی بشمام رسیده است که چنین دلسوزانه برای زبان ملی و فرهنگ بومی مدیحه سر میدهد؟
آیا این جرخت ۱۸۰ درجه، اطوار جهل و اندی سال بیس رفیق استالینس را بیاد نمی آورد که وقتی غریب توییهای هتلسرا در پشت دروازه های سکودر استالینس می چاهای نفست قفقاز بگوش شنید - ناگهان طوما را آنچه را که در باب "ملت و مالکیت" ردیف کرده بود، درهم بیچید و در سنگر جنگ "میهنی" بنا گرفت؟

نکت و بزرگترین کسرت رژیم درمانده ی فتنه را در این خط باید دنبال کرد.
این فریاد واقعیت ها است که: آری خبیتی گری در میدان سیاست - در جنگ - در ادعای نه شرقی و نه غربی - در بهادت طلبی - در خلق نخستین حکومت الله و حتی در مذهب گرائی - در غائله سازی در بسط سرور جتی در سطح بین المللی شکست خورده است، اما شکست بزرگ آن با وجود یک مائین بر خرج و عظیم تبلیغاتی، بست به گرو ها گروه آخوندو واعظ و مسئله گواردیفی با بیسان کورستانها و زندانها و با توسل به انواع ردالت ها و جنابت ها و کوشی بی دریغ در راه معزوشی نسل کودکان و نوجوانان و جوانان ... در برابر امانت است.

کدام آن "هویت و فرهنگ ملی" است، خمینی بر آن بودناروی ویرانه های ایران، بنای خلافت خود را بنا لایبردی ولی بنیاد است که سرنویس آن است که تا نفی از بر مرد بر می آید - بنا موزد که این کاخ بلند "هویت و فرهنگ ملی" است که جاندار ترونایان تر از هر زمان بر ویرانه های ولایت مطلقه ی فقیه با لایبردی.

کتابهای موجود در دفتر قیام ایران



۱ - زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران
فواد روحانی

بها: ۶۰ فرانک فرانسه

۲ - قانون اساسی ایران و اصول دیمکراسی دکتر مصطفی رحیمی

بها: ۳۰ فرانک فرانسه

۳ - مروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

ایرج پزشک زاد

بها: ۳۰ فرانک فرانسه

۴ - مروری بر واقعیه ۱۵ خرداد ۴۲

ایرج پزشک زاد

بها: ۳۰ فرانک

این قیمت ها شامل هزینه پست زمینی نیز میباشد.

بقیه از صفحه ۱۰

پایان جنگ های

کلاسیک

خون جوانان به چه هدفی ریخته شد معنای فلسفه بی رانمی دانند که از شهدای ما انسان های جاودان می سازد.
به زبان ساده تر، آیا جرات داریم بگوئیم که این یک میلیون جوان عراقی و ایرانی، هرگاه شهادت آن ها بپای بی بابت اشتباه تحمیل کنندگان جنگ و یا بی اعتبار سازی جنگ باشد، بیپوده نمرده اند؟

۱ - ناسیونالیسم بی گمان یکی از عناصر مهم مناشقه های دیگرمانند ایرلند، صحرای غربی، فلسطین، اریتره و کردستان است، اما در حالت خالص وجود ندارد و با مطالعات اقلیت ها، تولد دولت های جدید، اعتراض های مارکسیستی یا انقلابی در می آمیزد.

لیبراسیون - چاپ پاریس - ۱۶ سپتامبر ۸۸



هم میهنان عزیز!
هر روز تلفن خیرین نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵-۹۰-۴۰۵ پاریس

درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۱۱۴ فرانک فرانسه -

شش ماهه ۵۷ فرانک فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

این جانب (نام و نام خانوادگی به فارسی و به حروف لاتین)

نام خانوادگی: Nom

نام: Prénom

آدرس: Adresse

ما به نام نشریه قیام ایران را به مدت یک سال به مبلغ ۱۱۴ فرانک فرانسه به حساب بانکی نشریه به حساب پستی نشریه حواله میدادیم. پس رسید به ضمیمه ارسال می گردد.

تاریخ: امضا

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN
C.C.P No: 2400118/E
PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN
Crédit du Nord
78, Rue de la Tour
75116 Paris
Compte No: 11624700200

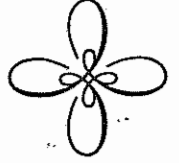
توجه لازم

شما دارنده تفاسیماهای اشتراک را به آدرسی قیام ایران ارسال فرمائید. نامه های که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

یاد آوری

با وجود توضیحات مکرر ما، باز عده ای از خوانندگان گرامی، از کشورهای دور و نزدیک، از ما درباره نحوه برداشت قیمت کتابهای موجود در قیام ایران، سؤال کرده اند. مجدداً یاد آوری می کنیم که میتوانستید بوسیله حواله بانکی به حساب بانکی و بوسیله حواله پستی به حساب پستی ما واریز نمایند.

تعدادی از خوانندگان ما نیز بهای کتابها را بصورت اسکناس جوف یا کت، ارسال داشته و کتاب دریافت داشته اند. البته با انتخاب نحوه اخیر برداشت، باید احتمال مفقود شدن وجه را - هر چند بسیار غیر محتمل - در نظر داشت.



ترجمه تلگرام

دکتر شاپور بختیار

به نخست وزیر دانمارک

دکتر شاپور بختیار، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران، در تلگرامی خطاب به آقای "پول اشلوتر"، نخست وزیر دانمارک، از وی خواست که هر چه زود تر به موافقت با ایران نیان متقاضی پناهندگی در دانمارک رسیدگی کند و به این ماجرای تاسف بار پایان دهد.

گزارش های رسانه های خبری دانمارک در روزهای هشتم تا دوازدهم سپتامبر حکایت از آن داشت که پلیس دانمارک، نسبت به ایران نیان متقاضی پناهندگی که بدون ورقه هویت هستند شدت عمل و خشونت نشان می دهد، آنان را به زندان ها و سلول هایی که ویژه جنایتکاران و سارقان است می فرستد و در زندان مورد ضرب و شتم قرار می دهد. عفویبن الملل شاخصه دانمارک نیز روز هفتم سپتامبر، این کشور را رسماً "متهم کرد که منشور ملل متحد را زیر پا گذاشته است".

متن تلگرام دکتر شاپور بختیار، خطاب به نخست وزیر دانمارک: جناب آقای پول اشلوتر، نخست وزیر کشور پادشاهی دانمارک - کپنهاک اطلاعاتی را که عفویبن الملل درباره شرایط بازداشت نا عادلانه و ناموجه اتباع ایرانی در کشور شما منتشر کرده، با حیرت بسیار در یاد افتادم.

مسلم است که هر خارجی با حضور خود را در خاک کشور میزبان با داشتن مدارک لازمی که توسط مقام های ذی صلاح صادر می شود، توجیه کند، با این وصف، وضع آن گروه از هم میهنان من که از بر رژیم مستعمر و مستبد خمینی گریخته اند و دانمارک را به عنوان پناهنده ها خویش برگزیده اند، مرا نگران ساخته است. تعدادی از آنان به عنوان مرتکبان جرائم عمومی در کنار محکومان سابقه دار زندانی شده اند. چنین رفتاری با تبعیدیان سیاسی به ویژه از جانب کشوری که منشور حقوق بشر را امضا کرده است و به پای بندی به سنت پذیرش پناهندگان و تحمل افکار و عقاید متفاوت شهره است، قابل قبول نیست.

من به خوبی درک می کنم که دولت دانمارک منافع اقتصادی احتمالی اش را در ایران در نظر گیرد، اما همچنین عقیده دارم که هیچ نفعی نباید از منافع ناسالمی تغذیه شود که فساد و رولطم و جویر ملت های ستمدیده و آواره، به وجود آورده آن هاست. اطمینان دارم که می توانم به تغذیه شما، نه تنها به عنوان نخست وزیر کشور پیشرفته، بلکه همچنین به عنوان یک انسان، برای رسیدگی به این مورد تاسف انگیزه منظور قطع بد رفتاری با ایران نیان در دانمارک، امیدوار باشم.

آقای نخست وزیر، در انتظار رحمتی رضایت بخش این مسأله، تقاضا دارم سپاس های قلبی مرا بپذیرید. شاپور بختیار
بیستم سپتامبر ۱۹۸۸

بقیه از صفحه ۱

دسته تعزیه یک مخالف خوانی داشت که نقش شمرا خیلی خوب بازی میکرد و چون هیکل و قد و صدای او برای ایفای این نقش خیلی مناسب بود - برزوه - معروف شده بود.

از روایات تاریخی چنین برمی آید که ابن زیاد در روز هشتم محرم ۶۱ هجری شمرا احضار کرد، نامه ای بوسیله او به ابن سعد نوشت که یا حسین بن علی بایست جنگ کنی و یا اگر از این خدمت پیشمانی فرمان حکومت ری را - که در مقابل این خدمت به تو داده ام - با سر لشگری قشون زیر فرمان خود، به شهر رکن تا او کار را تمام کند.

در یکی از آیات متعزیه خوانی حسام السلطنه این موضوع جزو تعزیه بود. محل نمایش تخت چوبی یا پهلند بزرگی است که در وسط تکیه زده اند و تمام نمایش ها، در کوفه باشد یا کربلا، در روی همین تخت بایست انجام شود. ابتدا، ابن زیاد شمرا را احضار میکند، نامه ای را که به ابن سعد نوشته است به او میدهد و شمر بعد از گرفتن دستور، از پله تخت با دیدن ثین بیاید و در پای پله سوار اسب خود شده از تکیه خارج شود. و بلافاصله ابن زیاد بایست چاک زده از

مجلس خارج گردد و ابن سعد با سر کردهگان خود از در دیگر وارد میشود. شمر هم بایست دوباره وارد صحنه شود و ما موریت خود را ابلاغ نماید، همین که شمر با طمطراق تمام، با عده ای که بدوش هر کدام یک نیزه و شمشیری روی عبا یا خود بسته، وارد تکیه شد، دوری بگردتخت زده از اسب به زیر آمدوبه بالای تخت رسید، عصای معین البکاء (کارگردان تعزیه) برای خاموش کردن صدای موزیک که از وقت ورود شمر به تکیه مشغول ترنم بود، بلند و موزیک خاموش شد و شمر وسط تخت نقش خود را شروع کرد.

شمر در این تعزیه - برزوه - بود و این یکی از نقش های مهم او بود که آنچه زبردستی و کلفتی و نا هنجاری صدا داشت بایست در اینجا بظهور رساند، برزوه کوتاهی نکرده حماسه خود را مانند سر لشگری که در آتیه نزدیک حاکم ری و گرگان خواهد بود شروع کرد. شاهکار این حماسه در مصرعی بود که با بدشمر در خواندن آن منتهای تشدد و غلظت را ظاهر کرد و در حین آن این مصراع را با صدای درشت ادا میکند: پای هم بزمین بکوبد. برزوه به این مصرع رسیده گفت:

امروز عرش را به تزلزل در آورم! و پاشنه چکمه خود را چنان بر زمین کوبید که صدای خراق تخت زیر پای او به عمق اطاق های تکیه رسید، یکی از دانش ها که اینقدر حماسه خوانی و تشدد را از ذهن شمر اصلی هم زیاد میدانست تا چه رسد به برزوه پنتی، در جواب این صدای پاییک شیشکی بنا فایست که صدای آن هم تا عمق وزوایای تکیه رسید، شلیک خنده از

رئیس جمهور تعزیه

بگذازد و نخست وزیر اعلام داشت این فتوی شامل عامدار و منحصر به مورد خاصی نمیشود، حجت الاسلام خا منه ای در همین نمایش روز جمعه، با صدای بلند گفت در کشور اسلامی هیچ کس نمیتواند یک قدم از حدود مقررات و احکام شرعی تخطی کند، روز بعد، آقای خا منه ای نامه توبیخ - آمیزی از طرف حضرت امام دریا فست داشت که او را بخود آورد و بغوریت جنبید و عریضه "مست بودم اگر..." نوشت و عذر تقصیر خواست والا او را نیز حضرت امام کنار دست بنی صدر جای داده بود.

اگر فرمایشات آن روز آقای خا منه ای، مستوجب یک شیشکی بود برای فرمایشات امروزتان حقا "باید و شیشکی بست".

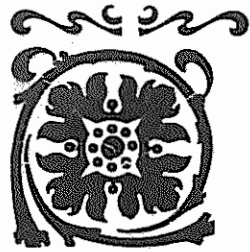
مهدی عباسی عازم حج بود. چون به مدینه رسید در مسجد پیغمبر به منبر رفت و ضمن موعظه، از عدالت خود لاف زد. عربی که در مجلس حاضر بود از راه دهان بادی رها کرد، یعنی همان کاری که مادر فارسی "شیشکی" می گوئیم، او را گرفتند و نزد خلیفه بردند. مهدی به او گفت: ای مرد،

من پر عمر رسول خدا و خلیفه مسلمینم و تو بمن استهزاء میکنی؟ عرب گفت: این مزیت را کسی منکر نیست و ما دام که تو در خطیبات وعده و وعید میدادی و نصیحت میکردی من استماع و تصدیق میکردم، اما چون از تکیه نفس سخن رانیدی و به شرح عدالت خود پرداختی نتوانستم جلوی خود را بگیرم.

مهدی پرسید تو از عدالت من چه میدانی. عرب گفت آنقدر میدانم که ما مل تومزرعه مرا غصب کرده است و هر چه تظلم کردم داد من ندادی، چون ترا با خود چنین یافتم میتوانم حال دیگران را هم با حال خودم قیاس کنم.

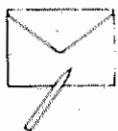
مهدی گفت: من خلیفه خدایم و مال و جان مسلمین در قبضه اقتدار من است، هر چه از ناحیه من صدور یا بدمحض حق و عین صواب است.

عرب گفت: ای خلیفه اگر سخن اول تو تیزی جایزه داشت این که حاکم میگوئی صلا ش دوستی است!!



نشانی:

QYAM IRAN
C/O C. B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE



ایران هرگز نخواهد مرد